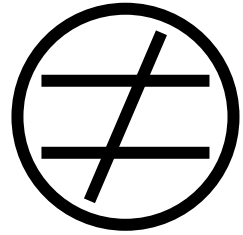


به نام خداوند جان و خرد

پاینده ایران



حاکمیت ملت

سال هشتم - شماره ۹۱ - شهریور ماه ۱۳۸۵

نشریه داخلی حزب پان ایرانیست

پان ایرانیسم نهضت:

ضد استبداد

ضد استعمار

ضد استثمار

- | | |
|----|--|
| ۲ | درسی از دوره کلاس های آرمان شناسی ... از: بیان سرور محسن پزشکیور (پندار) |
| ۴ | نسلی آرمانخواه ... از: دکتر ابراهیم میرانی |
| ۶ | کالبدشکافی جریان روشنفکری ... از: منوچهر یزدی |
| ۹ | اقتدار ملت ایران را در هم شکستند ... از: دکتر ایرانخواه |
| ۱۴ | مصاحبه بردیانیوز با سرور محسن پزشکیور |
| ۱۶ | یاد و مبارزات کرد قهرمان احسان نوری پاشا... از: کریم کریم زاده |
| ۱۸ | ایران من ... شعری از: حسین سمیعی (ادیب السلطنه) |
| ۱۹ | اعلامیه جهانی حقوق بشر |
| ۲۲ | وقتی تو می گویی وطن ... شعری از: مصطفی بادکوبه ای (امید) |
| ۲۳ | لیبرال دموکراسی ... از: آذرباد |
| ۲۴ | مشروع در لباس مشروعه ... از: شاهین زینعلی |
| ۲۴ | وطن من ... شعری از: محمدتقی بهار (ملک الشعراء) |
| ۲۵ | سال های تصمیم (بخش سوم) ... از: اسوالد اسپینگلر، ترجمه: دکتر هوشیار |
| ۳۰ | انتقام خون شهدای سوم شهریور ... از: قدرت الله جعفری |
| ۳۰ | سؤالی از تاریخ؛ روز سوم شهریور ... از: کاوه ایرانی |
| ۳۱ | این خانه ماندنی است! ... شعری از: احمد نجف آبادی فراهانی (کاروان) |
| ۳۲ | اعلامیه حزب و دل آرامی ها |

سوسیالیسم، دموکراسی بر بنیاد ناسیونالیسم

در میان دست نوشته های سرور ارجمند دکتر عبدالرضا طبیب (مهرداد)، متنی پیدا شده است که خاطرات ارزنده ای را برای یاران دیرگام تداعی می کند در عین حال که درسی است از کوشش های بی وقفه حزب پان ایرانیست برای دوستان جوان از تداوم مبارزات نهضتی. در آن روزگاران بگیر و ببندها و ارعاب و تهدیدها (سال های پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) که حزب پان ایرانیست فعالیتت غیر علنی داشته است به سال ۱۳۳۴ اقدام به تشکیل کلاس هایی با عنوان «دوره جدید کلاس های آرمان شناسی» گردیده بود که در آن کلاس ها سروران محسن پزشکیپور (پندار)، دکتر محمدرضا عاملی تهرانی (آژیر) و دکتر علینقی عالیخانی تدریس می کرده اند. تنی چند از یاران دیرگام نهضت: علیرضا طبیب و احمد نجف آبادی فراهانی و ... از جمله شرکت کنندگان در آن کلاس ها بوده اند. متن زیر به گواهی یاران حاضر در کلاس از جمله مطالبی است که سرور محسن پزشکیپور (پندار) به صورت «تملیه» بیان داشته اند و دوستان و یاران حاضر به صورت املایی از آن کلاس ها به یادگار دارند که نشانگر ذهن سلیم و بیان استوار و نیرومند گوینده این اثر می باشد. «تملیه به آثاری اطلاق شده است که معلم به طور شفاهی - نه از روی کتاب و جزوه - مطالبی را بیان می کند و شاگردان آن مطالب را املاء می کنند.»

از آنجا که متنی است با نثری فاخر و دلنشین، متضمن نکاتی استراتژیک با بیانی گرم و سحر و مبین اعتقاد و باوری جاذم در عین شوریدگی و جذابیت، از سرور پندار اجازه گرفتیم که در جای «پیام پندار» و در صدر مقالات و زینت بخش این شماره از «حاکمیت ملت» باشد.

درسی از دوره تازه کلاس های آرمان شناسی

از بیان: سرور محسن پزشکیپور (پندار)

در کلاس آرمانشناسی حزب پان ایرانیست - پنجم آبان ماه ۱۳۳۴

تابستان را دارند و نه یارای دیدار سردی و برودت زمستان را، چند صباحی بیش زندگی نمی کنند. قدرت ندارند روزهای داغ و سوزان تابستان سرنوشت را پشت سر گذارند و شب های طولانی سرد و یخبندان زمستان زندگی را نیز متحمل شوند، تا در بهار دیگر پیروز و سربلند، شادکامی و سرافرازی داشته باشند.

دوستان من ... از این گل های زودگذر بهاری که فقط در صبحگاه ملایم گذشته طریقت در کنار خود دیده ایم بسیار بوده اند.

بر ما از آغاز رزم ایزدی تا کنون بهاران و تابستان ها و زمستان های بسیار در بسیط کوشش های پرافتخار تاریخیمان گذشته است.

من اکنون نمی توانم آن گل های بهاری زودگذر را که تنها به روزهای ملایم و فرح بخش که قابل تحمل برای هر ظرفیت ناچیز بودهم آهنگ ما بودند، برای شما شمارش کنم. آن ها بسیارند، از همان بسیار، بسیاران. آن ها را نه در روزهای سوزنده پرهیبت و نه در روزگاران سرد و خاموش در کنار خود، دیده ایم.

یک فرد، یک نهضت و یک ملت در راه شرافت و برای رسیدن به قله های پیروزی باید از نظر روانی، از هیاکل عظیم و شکست ناپذیر باشند.

می خواهیم که شما یاران اهورا، هستی جاوید باشید. برای رزمندگان طریقت ایزدی هرگز زمان نمی میرد. دقیق، روزها و سال هایی که توأم با کوشش ها و ناکامی ها پشت سر گذاشته شده است، پایان روزگار نیست. هر لحظه وقت و هر آن و دمی که از آینده به سوی ما باز می آید، خود زمان مناسبی است برای ادامه کار و برای کوشش در راه پیروزی آرمان بزرگ.

بسیارند کسانی که همه آرزوهای مقدس و آرمان های ورجاوند را، در روزگار طی شده محبوس کرده اند. سختی ها و رنج های گذشته ریشه های امید را در روح آن ها می خشکاند. حوادثی که چند و یا چندین بار، بر خرمن تخیلات و یا تصورات آنان، تاخته است و تار و پود آن را در هم گسسته، آخرین روزنه امید را به رویشان می بندد.

بسیاری از آنان به طریقت پشت می کنند. کارهای انجام شده و راه رفته و پیروزی های بدست آمده را تخطئه می نمایند. وفادارترین یاران و یا ارزنده ترین رهبران سرسخت طریقت را به باد دشنام می گیرند. ترس از حوادث و یأس زاییده از ناتوانی و ناشکیبایی، آن ها را پرخاشگر به همه کوشش ها و همه کوشندگان می سازد.

اینان و عوطف و احساساتشان، چون گل هایی است که در سپیده دمان بهاری می رویند. نه تاب تحمل آفتاب سوزان

اطمینان می دهیم. زیرا به خوبی می بینم، که روان های شکست ناپذیر و هیاکل عظیم که خود محور همه آرمان ها و افتخارات و بزرگی های نهضت شده اند و همه آرندگی های جنبش، در وجود آنان تظاهر و تجلی نموده است به راه این رزم پای در راهند.

اگر به این حقیقت بزرگ و درس نخستین مشرب سازندگی و خلاقیت توجه داشته باشید و آن گاه چون ناموس ورجاوند طبیعت بیاموزید که:

آفریدگار هر آنچه افتخار و بزرگی است، انسان های آفریننده و روان های سازنده و یا آن هیاکل عظیم است و نه توده و مردم. آن گاه در می یابید که چون گذشته می توانید آینده جنبش را نیز به راه اصیل و به سوی بلندی های تاریخ رهنمون شوی و این فتح تاریخی را تضمین کنی.

طریقت ما، جنبشی است خلاق. هر که امروز هم قدم ماست و یا به روزگار آینده سودای هم دوشی با ما را داشته باشد. باید بکوشد که از آن هیاکل عظیم گردد و نه از گل های زودگذر صبح دمان بهاری.

بی شک در زمینه این رزم و به راه زندگی بر ما بیش از آن چه تابستان های داغ زمستان های سرد گذشته است ایامی سوزنده تر و نیز سخت تر و سردتر خواهد گذشت.

دوست من! آیا تو آن عاطفه لطیف و گل نو شکفته ای هستی که فقط در بسط یک نظم جای گرفته و در پهنه افتخارات به دست آمده می توانی زندگی کنی؟

آیا تو در تف گرم و داغ تابستان های طولانی آینده رزم ما می پلاسی و خاموش و افسرده می گردی؟

آیا تو به شب های دراز زمستانی نبرد، در آن روزگاری که خواهد رسید، همه جا را سردی و برودت و اندوه و غم مرگبار گرفته باشد، می خشکی و روح و دلت می لرزد و می میرد؟

تو! با تو هستیم!! تو هر که هستی! می توانی آن قدرت بی پایان و نیروی شگرف و عظمت جاویدی باشی که از آفتاب داغ، سوزنده تر و از برودت زمستان سرنوشت سخت تر و کوبنده تر است. تا نه آن تو را بسوزاند و نه این تو را بخشکاند!

آن گاه تو هستی جاوید هستی.

آن گاه تو خود جلوه طریقت سازنده و جاوید ما می باشی.

آن گاه تو اساس جامعه سرافراز و ایران سربلند فردا را استوار می کنی.

پاینده ایران

پندار

دیده اید که کوه های سربلند و پایدار، چه سان تابستان ها و زمستان ها تیغه داغ خورشید و شلاق پرهیبت سرما را، سال ها و قرن ها تحمل کرده اند و همچنان استوار بر جای ایستاده اند؟

می بینید که بر پیشانی این کوه های بزرگ و هیاکل عظیم چه سطوت و تکبر و افتخار جاودانی موج می زند؟

به راستی که جز این نیست! وصول به هدف های ارزنده و دست یابی بر هر یک از صحنه های پرافتخار و جاودانی روزگار، سخت و دشوار است. سخت تر و دشوارتر از همه گام نهادن در راه پیروزی های بزرگ تاریخی و صعود به سوی بلندی ها و مرتفع ترین قله افتخار تاریخ یک ملت است.

در این راه تا مشتاقانه گام نگذاریم و بدانسان بزرگی نیابیم که محو در آن همه ابهت و عظمت و شکوه گردیم، پیروز نخواهیم شد.

چه اگر یک گام دیگر با ما بردارید. اگر بتوانید هم دوش ما، پا بر روی صخره های بالاتر گذارید، آن گاه به تو نشان خواهیم داد که در زیر پایت، در کنار آن تیغه های بلندی ها چه بیارند پویندگان صادق و دلیر این طریقت جاودانه در بستر ابدی خود، غنوده اند. که بر پیشانی تاریخ ابدیت، نوشته بر سنگ ها و دفتر ها، نامی جز افتخاری، از آنان نیست. آن ها افتخارات خاموش و حیثیات پنهان جنبش ها - ملت ها و بشریت هستند. کسی آن ها را شناخت و نیز اکنون نمی شناسد و فردا و دیگر روز و دگر روزها و سال های آینده نیز، نخواهد شناخت.

به من بگو که جز آن روان های برومند که همه آن پیروزی ها و شرف و افتخاری را که به سویس می شتابید در بر گرفته اند. چه کسی یارای طی این طریق را دارد؟

به راستی که این افتخارات خاموش و نشناخته، بیارند. اما آن ها نیز که یاد و افتخارشان بر پیشانی تاریخ ملت ها می درخشد و آنان که اساس دگرگونی های بزرگ و خلاق تاریخی را، با دست های توانای خود استوار ساخته اند، همه از آن روان های بزرگ پویندگان راه عظمت می باشند.

به هوش باش که برای وصول به این آرمان های درخشان و پیروز گردانیدن این رستاخیز عظیم، باید از آن هیاکل بزرگ و جاودانی باشیم.

پیروزی طریقتی که به راهش می کوشی، نه فتح خودت.

بشارتی است که به تو می دهیم:

برو، به فتح طریقت و رستاخیز پرافتخاری که درفشش را بر دوش گرفته ایم.

نسلی آرمانخواه، امید آفرین و مبارز

از: دکتر ابراهیم میرانی

ما را نکشته اند، ما نمرده ایم، ما زنده مانده ایم
نه در آیه های سوگ، بلکه در آیه های خویش

«زنان سکان داران جنبش ملی» آن جا که چونان آرتیمس و گرد آفرید می گوید که باید قوی باشم و در قلب من یأس نیست حتی اگر دژخیم مرا وادار به شیون کند، به دخترم خواهم گفت که میهنش در قلب او جاری است چون خون، به او خواهم گفت که مبادا روزی ایرانمان در یادش کوچک و دور شود!

آنجا که می گوید: با ایمان به عدالت و باور اندیشه های ناب ایرانی، اندیشه هایی که مرد و زن را برابر (مقابل) یکدیگر قرار نمی دهد، بلکه در کنار هم رستاخیز ملی را جان می بخشند. جنبشی که زنان ایرانی آگاهانه پرچمش را برافراشته اند و مردان برای احقاق حقوقی که از جامعه ایرانی سلب شده بر می خیزند. در این جنبش دیگر پسرانمان در گوشه و کنار خیابان ها پرسه نمی زنند و هرز نمی روند، بلکه در کنار پدران و مادرانشان حکایت عشق و ایمان و مبارزه را خواهند شنید، یاد می گیرند عاشق باشند، عاشق ایرانیان و آن گاه ایمان به توانایی خود در وجودشان شکل می گیرد. در این جنبش حیاتی و آزادی بخش دخترانمان دیگر خود را به هیچ بهایی نخواهند فروخت! بلکه یاد می گیرند که مادران ایران فردای ما باشند و عاشقانه فرزندانمان را بزرگ کنند و همدوش با شوهران خویش بی باک ترین سرباز به راه ایران باشند...

به راستی که رسالت باشکوهی است عشق به میهن! و به راستی که این سخنان چقدر آگاهانه، مسئولانه و بی پیرایه و شجاعانه و صادقانه می تواند که چهارچوب فرهنگ اجتماعی زنان هم میهن را دچار دگرگونی نماید.

دروود و آفرین بر چنین بانوی فرهنگ ساز ایرانی. در مقالی دیگر در نشریه آرمانخواهان ایرانی به نام «حاکمیت ملت» سرور حجت الله کلاشی فریخته ای از همین نسل سرفراز و پوینده تحت عنوان «به سوی سرفرازی» اقدام به کالبدشکافی آغاز و انجام جنبش مشروطیت نموده است که در نوع خود بازنگری ای عالمانه و پژوهشگرانه از آن چه که «انقلاب مشروطیت ایران» نام گرفته است به عمل آورده است که بی بدیل و افشاگرانه است که تا به امروز کسی را «ادعا و شهادت بازگویی شان را نداشته» رازهای مگو در لابه لای هزاران صفحه ای که در خصوص مشروطیت مخفی نگه داشته شده تا مگر متصفان به مشروطه طلبی و مرده ریگ خواران آن ها اخم به ابرو نیاورند و دامن بهره وران مشروطیت ملکوک نگرند؟!!

مژده که نسلی نو از تبار شیرزنان و ابرمردان ایرانی از راه رسیده است، نسلی که هر یوای تاریخ آزادگی ها و سرفرازی ها را با خود به همراه دارد. نسلی که از ساله کوروش، داریوش، شاپور و اردشیر بابکان، خسرو انوشیروان دادگر، یزدگرد و یعقوب لیث و بابک و نادرشاه افشار و رضا شاه بزرگ هستند. نسلی که از یک سو حماسه های آرش کمانگیر و آریوبرزن در پهنه های نبرد را پژواک می کنند و سلحشورانه در جبهه های چپ و راست شمشیر می زنند و از سوی دیگر چونان بزرگمهر فرزانه، فردوسی همیشه جاویدان، عطار نیشابوری آن عارف بزرگ، پورسینای حکیم، سعدی و حافظ خداوندان شعر و ادب و عرفان، پیام عشق ورزیدن، بازشناسی گوهرهای زن و مرد ایرانی در راستای پاسداری از فرهنگ پرغنائی ایران زمین و رسالتی که بر دوش همگان است و پژوهش هایی در ژرفای آیین ها و باید های زیستی ایرانیان از منظر کند و کاو راستین تاریخ و رویدادهای گذشته نه چندان دور می اندیشند، توسن پندار نیک را به جولان می کشند و خامه شیرین خود را در قالب عبارات زیبا و تأمل برانگیز بر روی کاغذ به حرکت می آورند و به یادگار می گذارند و پویندگان راه سرفرازی ایران و صاحب نظران بی غل و غش به اندیشه و امیدارند و انگیزه های نبرد با تاریکی و جهل و جمود فکری و استبداد و استثمار و واپس گرایی را زنده می سازند.

بسیار خواندیم از آنان که از زن و زنان ایرانی نوشتند، از غم های آنان از نامرادی ها و ستم هایی که بر آنان رفته و می رود از ادعایی که در جهت برابری حقوق آنان عنوان می شود، از زشتی هایی که چون مهر شهروند درجه ۲ سیمای پرآرزوی آن ها را ملکوک می سازد و از سوی دیگر و در تقابل صوری و گمراه کننده اندیشه فمینیستی را در کشاکش ارجحیت آنان نسبت به مرد ایرانی پررنگ می سازد که همه این کوشش ها از مثبت تا منفی گرفته جایگاه و ارزش والای زن ایرانی را به تصویر نمی کشد!

اما نوشتار و سخن دلاور بانویی چون «حوریه رستمی» پیام ژرف و عارفانه و امیدبخش دیگری با خود دارد که نه تنها خط بطلان بر محجوریت نسبی تحمیل شده به زنان ایرانی می کشد بلکه پیام آور رنسانس فکری و رسالتی است که در واقع در نهاد هر زن ایرانی متصور است و لاجرم که باید در پهنه ایران زمین تبلور نماید و او است که در پیامی به نام

یکصد سال گذشته هر از چند گاه سر بر می کشید و حوادثی را ایجاد می کرد که نشان دهد در مقابل جنبش مشروطیت با همه هوادارانی که داشت، اپوزیسیون ریشه داری که همواره به صورت نامرئی از سوی جهانخواران دیرین حمایت می شد وجود دارد که منتظر فرصت و انتقامجویی است!

شگفت زده نشویم وقتی می بینیم اصول و شعارهای اولیه جنبش مشروطیت در هیبت شعارها و اصول انقلاب پنجاه و هفت رخ می کشد و همه امیدهای مردم برای آزادی خواهی و استقلال و استعمارزدایی و دیگر وعده ها چون عدالتخواهی و پاسداری از کرامت انسان ایرانی در سخنان رهبران انقلاب اسلامی به گوش رسید که البته هیچ کدام به مرحله تحقق نرسید.

ملاحظه می فرمایید که جاذبیت های جنبش مشروطیت، سرفصل تبلیغات مشروعه خواهان در سال ۵۷ بود یعنی پوسته همان پوسته مشروطیت اما مغز و محتوا با آرمان مشروطیت در تضاد بوده و هست، اگر چه برخی را باور بر اینست که این انقلاب را هم به انحراف کشانده اند؟

در تحلیل و کالبدشکافی نویسنده مقاله به خوبی در می یابید که از حرف تا عمل تعداد زیادی از مشروطه خواهان فاصله و اختلاف زیادی وجود داشت و در طول زمان هر یک از این قبیل اشخاص که بعضاً نام آن ها برده شد کار به دست شدند، اقدامات استبدادی ضد آرمان مشروطه خواهی را انجام دادند که رنگ و بوی مشروعه خواهی از این قبیل اقدامات به وضوح قابل تشخیص بوده و هست. به راستی مشروطه خواهان واقعی همان کسانی بودند که به هنگام جهاد در راه عدالت و آزادی جان باختند و آنان که زنده ماندند یا در بستر بیماری و تنگدستی آرزوهای خود را به گور بردند و یا با زخم های جانکاه تا آخرین لحظه های زندگی دچار رنج و درد بوده اند.

به راستی جوانی که این چنین با فرزانگی و اشراف و چونان یک جراح چیره دست جنبش مشروطیت را از تئوری تا عمل کالبد شکافی می نماید، امید بارور شده یک ملت برای تشخیص راه سرفرازی و اقتدار ملت نیست؟

به گمان من حزب پان ایرانیست از این قبیل جوانان پرشور و آگاه و مبارز بسیار دارد زیرا که این حزب مکتب و خاستگاه مردان و زنان ایران پرست است که نسل به نسل رسالت خود را در برابر ملت سترگ خویش به اثبات رسانیده اند.

پس ما را از فردای ایران هراسی در دل نیست و ما همچنان در میان یک جهان دشمن مبارزه می کنیم و البته هیچ یک از محدودیت ها و مسدودیت ها و تضییقاتی که بر ما روا می دارند در عزم و اراده و رسالت اهورایی ما خدشه وارد نخواهد ساخت.

راه ما راه نجات و سرفرازی ملت ایران است، فرزندان ایران این راه را با گردن فرازی و پیروزی طی خواهند کرد.

باری حکومت قریب به دوست ساله قاجاریان در شرایطی برقرار شد که صنعتی شدن اروپا و گسترش دامنه علوم و فنون مختلف در بخش قابل توجهی از جهان بود، تا پیش از آن جامعه ایرانی با تکیه داشتن بر فرهنگ غنی و پر بار سرزمین ما در بسیاری از علوم نسبت به کشورهای دیگر جهان پیشی داشت و کاروان علم و صنعت جدید چندان فاصله ای با ما نداشت، اما عصر قاجاریه سرآغاز دوره تجر، عقب ماندگی علمی و فنی، رواج خرافات و اوهام، نفوذ روزافزون ملایان، غفلت و فساد درباریان و وابستگی به سلطان قاجار، کوشش در بسته نگه داشتن درهای تبادلات فرهنگی و علمی به منظور عدم نفوذ نوگرایی و اندیشه های آزادخواهانه که به تدریج در کشورهای اروپایی نهادینه شده و دمکراسی را نتیجه داد، بود و به همین سبب هم دوران حکومت ایل قاجار به دو قرن رسید اما از آنجا که ارتباطات فکری و علمی و جنبش های پیش رونده فکری چه در گذشته و حال مدت زمانی در حبس نمی مانند در ایران هم بارقه هایی از دگراندیشی و نواندیشی و مدرنیزاسیون زده شد و گروه اندکی از فرهیختگان آن زمان پیشگامان حکایت گر مفاهیمی چون عدالت، آزادی و نوگرایی شدند با تشکیل انجمن ها و تشکل هایی اهداف خویش را در میان مردم ایران رواج دادند و سرانجام تحت شعار «تأسیس عدالت خانه» فشارهای مدنی قابل توجهی به حاکمیت وقت وارد آوردند تا به جایی که مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت و عدالت خانه که در واقع برپایی خانه ملت بود صادر و امضاء کرد.

تنش های بعدی بر بدنه ساختار مشروطیت گاه پرمخاطره و با صدمات بسیار به مانند دوران استبداد صغیر با حمایت روسیه تزاری و گاه در شکل تکان های منحرف کننده راه و رسم حکومت مردم بر مردم و عدالتخواهی از سوی برخی قدرت های دیرینه استعمار که عوامل فرصت طلب و سرسپرده خود را جایگزین مجاهدان واقعی جنبش مشروطیت می ساخت و نیز اختصاص صندلی های دارالشورا به برخی معممین به واقع مشروعه خواه و منورالفکرهای فکلی که هموندان لژهای فراماسونری بودند و نان و نمک سفارت فخیمه را نوش جان کردند، سرانجام ملت ایران را از آرمان های یاد شده مشروطیت ناامید کرد در شرایطی که پیچک مشروعه خواهی همچنان پای به پای درخت مشروطه آبیاری می شد و رشد می کرد که آثار آن در قوانین مصوبه مجلس شورای ملی وقت باقیمانده و تا به امروز از تغذیه کامل نهال مشروطیت آن زمان و درخت بیمار اما کهنسال مشروطیت معاصر ممانعت به عمل آورد. بی دلیل نبود که مشروعه خواهی چون همزاد مشروطه خواهی در طول

کالبد شکافی جریان روشنفکری نهضت آزادی

از: منوچهر یزیدی

وصلت دو جریان سیاسی متضاد!!

خبرها کوتاه بود... اعدام!!

اعدام ارتش ایران به دست مدعیان آزادی و حقوق بشر...!

با آقایان به هنگام دستگیری به اتهام اقدام علیه امنیت کشور که همان سامان دادن به تربیت تروریست در مصر بود با احترام رفتار می شد و حق داشتند در دادگاه ها هر چه دل تنگشان می خواهد بگویند و از حق انتخاب وکیل برخوردار بودند و همه موازین قانونی درباره شان رعایت می گردید... سران نهضت آزادی حق داشتند جلسات مستمر سیاسی به نام جلسه تفسیر قرآن برگزار کنند و مقامات اطلاعاتی و انتظامی کشور هم از نشست ها و گفتگوهای آنان مطلع بودند و تا زمانی که پایشان را از گلیم حرف و نظر دراز تر نمی کردند، کسی را با آن ها کاری نبود ولی تربیت چریک و اقدام به خرابکاری را هیچ رژیمی در دنیا تحمل نمی کند... حتی دولت آقای رمزی کلارک در آمریکا یا اسرائیل...!

اما با همه این آگاهی ها و حقایق مسلم و ملموس، انجام یک کار را پشت گوش می انداختند و ان هم مطالعه تاریخ ملت ها و عوامل و دلایل رشد کشورها بود...!

اگر به تاریخ اروپا و غرب که قبله گاه آقایان به شمار می رفت مراجعه می کردند، در آن جا می خواندند که در غرب برای رسیدن به آزادی، ابتدا کشیش ها را به کلیسایشان بازگرداندند و فضا را برای ظهور و حضور اندیشه ها آماده کردند، آن گاه آزادی جرأت گام نهادن در زندگی مردم را پیدا کرد و گرنه «آزادی» با قلابه ای به گردن در پستوی کلیسا ها اسیر و بازداشت بود و متولیان دین و رابطان عیسی مسیح تعریفی که از آزادی داشتند، شبیه اعتقاد آقای طالقانی نسبت به آزادی بود، آن مرحوم عقیده داشتند: «... درک فیض آزادی، بندگی مطلق ذات احدیت اوست...»

به راستی نهضت آزادی از کدام آزادی دم می زند؟ اگر مقصود تعریف آقای طالقانی از آزادی بود، این که دیگر نهضت و جمعیت نمی خواست، تکلیفشان را فقه شیعه جعفری مشخص و معلوم کرده بود... ولی اگر در پی آزادی از نوع تعریف شده آن در غرب بودند و می خواستند راه مصدق را طی کنند، لازم بود که تاریخ کشورهای آزاد را مطالعه می کردند تا در می یافتند که آزادی و دموکراسی را یک شبه نمی توان به یک جامعه سنتی و اسیر روشنفکرانی از نوع شریعتی، طالقانی، سجایی، حاج سید جوادی و سنجایی و رجوی تقدیم کرد...!

درباره نحوه تأسیس «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» در ایران به همت آقای رمزی کلارک و به دست سران نهضت آزادی به اجمال مطلب نوشته شد و بدان اشاره کردیم که در آن سال ها آقای بازرگان و یاران شان، راه مبارزه با نظام شاهنشاهی را عبور از دروازه آمریکا و طریق به آغوش کشیدن قدرت را پریدن به دامان غرب می دانستند، دفاع از حقوق بشر هم دستاویزی بود نه برای مبارزه با دیکتاتوری و یا دفاع از حقوق انسانی در ایران، بلکه فرصتی بود غنیمت برای راندن رقیب از میدان.

توجه حضور رمزی کلارک ها در صحنه اپوزیسیون این بود که مهم نیست حقوق بشر تا چه اندازه در ایران رعایت می شود، مهم آن است که حقوق بشر مورد نظر شاهنشاه مورد پسند آقای رمزی کلارک نماینده شرکت های سرمایه داری و کارتل های نفتی نیست. مهم نیست که آقای طالقانی تنورسین نهضت آزادی یهود و نصاری را قبول ندارد و در کتاب «پرتویی از قرآن» آنان را متمرّدین از حق و کمال می داند و رمزی کلارک هم یهودی الاصل است. مهم این است که از وجود این یهودی، می توان استفاده های مطلوب کرد. در حقیقت می توان چنین بیان کرد که وجه اشتراک نظری در مورد مبارزه با شاهنشاه ایران بین دو جریان کاملاً متضاد به وجود آمد و آرمان های نهضت آزادی وجه المصالحة یک معامله سیاسی گردید.

سران نهضت آزادی به هنگام بیعت با دلانان فروپاشی اقتدار ایران خوب می دانستند که در رژیم شاه، آزادی های فردی و آزادی مذهب در ایران وجود دارد و کسی را برای باورهای دینی اش مورد سؤال و شکنجه و بازداشت قرار نمی دهند. پیروان سنی و شیعه و بهایی و ارمنی و آشوری و زردشتی و هر فرقه دیگر در بستر فرهنگ اصیل و شکوهمند ایرانی زندگی می کنند و همه با هم در حفظ استقلال و تمامیت ارضی و پاسداری از هویت ملی کوشا هستند. آنان خوب می دانستند که آزادی های فردی وجود دارد و کسی را برای پوشش لباس و انتخاب رنگ و ... به دادگاه ها حواله نمی دهند و اشخاص در گزینش نوع شادی ها و یا عزاداری ها آزاد هستند. حتی آقای بازرگان حق داشت با کراوات و صورت تراشیده وادکلن زده کنار آقای طالقانی بنشیند و برای مجاهد خلق دلسوزی نمایند و یا برای چریک های فدایی راهکار ارائه دهند.

صادر می شد: متهم به اتهام مفسد فی الارض، اعدام...! متهم به اتهام تحکیم پایه های نظام طاغوت... اعدام.

سردمداران نهضت آزادی و پرچمداران جمعیت دفاع از حقوق بشر که شاه را به نقض حقوق انسان ها متهم می کردند... حال حق انتخاب وکیل و تشکیل یک دادگاه صالحه را نمی دادند. حق اولیه انسان ها که مردم مرا از هر اتهامی هستند مگر خلاف آن ثابت شود... در دادگاه ها جایی و حرمتی نداشت... آقای ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی بیش از سایر چهره ها در دادگاه خودنمایی می کرد و الحق که نقش واگذاری را خوب و به نحو احسن ایفا می کرد... حتماً آقای رمزی کلارک سپاسگزاری ویژه نموده است مردم متحیر و فریب خورده که هنوز فریاد: ... بازرگان - بازرگان حمایت می کنیم در گلویشان خشک نشده بود وقتی اولین پرده از نمایش را مشاهده کردند... دیگر حال شان از هر چه آزادی و حقوق بشر و پاسداران حقوق بشر و مدافعان آزادی بود به هم خورد... و بازار شایعات که برنده ترین اسلحه مردم مظلوم است رواج گرفت و به سرعت در سراسر کشور این شایعه پخش شد که دولت موقت مأمور اعدام لیستی است که به او داده اند!!! این شایعه ورد زبان ها و سخت بر دل ها نشسته بود که دولت موقت، دولت محلل و دولت پاک سازی کننده است، آمده تا ایران را از هر چه مرد و زن مقتدر است تهی کند، افسران عالی رتبه ای که خواب آرام از صدام حسین ربوده اند باید از صفحه روزگار محو شوند - باید ارتش را اعدام کنند - باید هر کس به اسرار مگو آشناست به دیار باقی سفر کند - باید صاحبان قدرت را به خاک و خون کشید - باید همه کسانی را که در زمان شاه، اسمی و رسمی داشتند کشته یا فراری دهند و یا تبعید کنند... یا پاکسازی نموده و به زندان افکنند - باید چرخ های کشور به دست افراد نهضت آزادی و جبهه ملی سپرده شود... تا آخرین تیر خلاص را بر نام «آزادی» و حرمت «ملی» و «حقوق بشر» شلیک کنند و سپس باید تئوری مرگ بر آمریکا و گروگانگیری در دولت موقت انجام شود تا پنهان برای بازگرداندن دولت موقت به خانه اش فراهم گردد...! دولت نهضت آزادی و جبهه ملی سقوط کرد با صدای بلند هم ساقت شد... اما با بدنامی و چهره ای دژم و دستانی خون آلود به لانه هایشان بازگشتند و نفرین هزاران خانواده اعدامی بی گناه بدرقه راه کسانی شد که شاه را متهم به جوان کشی می کردند... شاه را متهم به ویران سازی ایران و دیکتاتوری می نمودند... و برای حذف این شاه از رأس قدرت چه ها که نکردند...!؟

شاید پاسخ فریبکارانه نهضت آزادی این باشد که در انقلاب عوام الناس حاکم اند و هر کاری می خواهند می کنند... اما سخن ما این است که بازرگان و یزدی و طالقانی و سبحانی و سنجابی و فروهر و حاج سید جوادی و ... عوام الناس نبودند بلکه همه آقایان تحصیلکرده فرنگ و حاشیه نشینان ینگه دنیا و دانشکده رفته های پرادعا و روشنفکران ملی - مذهبی بودند و با احساس خوبی مرتکب آن اعمال شدند...

دروازه های آزادی به روی غرب باز شد که عامل سرکوب اندیشه یعنی کلیسا از میدان بازی های سیاسی عقب رانده شد و بر دوران انگیزاسیون یا تفتیش عقاید نقطه پایان نهادند. اما آقای بازرگان و یاران ایشان با آن که در غرب درس خوانده بودند و به خلیقات و روحيات مردم آن سامان آشنایی داشتند ولی باز هم تجاهل می کردند و علت العلل گرفتاری جامعه ایرانی را پشت تفسیرهای رنگ و لعاب زده پنهان می کردند و معتقد بودند که نهضت ایشان قادر است بین آزادی و دین و حقوق بشر آشتی برقرار کند...!

این روشنفکران محترم یا اعلامیه جهانی حقوق بشر را نخوانده بودند و تنها ادای دفاع از حقوق بشر را در می آوردند و یا پایه های اعتقادی به دین شان سست و متزلزل بود... به راستی چگونه می توان از نهضت آزادی پذیرفت که راه رسیدن ایران به آزادی توسل به خشونت و انقلاب و تربیت چریک و تروریست بود...؟! چگونه می توان باور کرد در حالی که سردمداران نهضت آزادی در جزیره آرامش غرب غنوده بودند، آزادی را در پایگاه های تربیت تروریست در فلسطین و قاهره و بغداد جستجو می کنند! آیا غرب هم با انقلاب و خونریزی به عصر روشنگری رسید یا با رنسانس...!؟

بدیهی است این گونه دوگانه اندیشیدن و دوگانه رفتار کردن آن هم در عالم سیاست و در نقش مرشد و راهبر فقط به ریای سیاسی ختم می شود... منتهی زمانی از این ریا و فریب بزرگ پرده برداشته شد که آقایان دولت موقت را تشکیل دادند و نوبت عمل فرا رسید...!!! و ملت ایران سردمداران نهضت آزادی و جبهه ملی را با انبوهی از ریش اسلامی و کت و شلوار آمریکایی و لهجه انگلیسی، فارسی و سینه ای گشاده از غرور پیروزی در دادگاه های انقلاب مشاهده کردند... این بار مدعیان نهضت آزادی و برپاکنندگان علم در دفاع از حقوق بشری، روی صحنه ظاهر شدند... چه نمایش غم انگیزی بود...! دادگاه های انقلاب اولین پرده از نمایش بازیگران دولت موقت بود. نمایش با حضور افسری که تارهای صوتی اش آسیب دیده بود شروع می شد... او را به دار کشیده بودند و طناب پاره شده بود حال مدافعان آزادی و حقوق بشر او را محاکمه می کردند... نگاه های غضب آلود، لبان پر از تمسخر و دهانی مملو از اهانت، فضای دادگاه ها را سخت غم انگیز ساخته بود. فرشته آزادی که تا دیروز توی بغل سردمداران نهضت آزادی بود، در دست های آقایان بازجو مجاله و له شد و غمگین، به دادگاه عدل علی نظاره می کرد...

جمعیت دفاع از حقوق بشر بر کرسی قضا تکیه زده بود تا از حقوق سپهبد رحیمی، سپهبد نادر جهانبانی، سپهبد برنجیان، سپهبد ربیعی، سپهبد نصیری، سپهبد ناصر مقدم، سرلشکر خسرو داد - سرلشکر پاکروان و صدها امیر و افسر دیگر دفاع کند! صدها وزیر و نخست وزیر و نماینده مجلس و معاون وزیر و مدیر کل چشم به قضاوت مدافعان حقوق بشر دوخته بودند... و ملت ایران نظاره گر و تماشاچی این درام تاریخی، به پاک کردن عرق شرم از پیشانی اش مشغول بود...!!! ... خبرها کوتاه ولی سنگین بود... حکم دادگاه ها

این پیام آگاهی دهنده هیچ یک از باده بدستان می غرور و قدرت را بر سر عقل نیاورد، پیام این بود: «من بیعت کسی را که یک دستش در بیعت مصدق و دست دیگری بر گردن پدر طالقانی است نمی پذیرم...!»

اما نه رهبر دیروزی نهضت آزادی و نه رهبر امروز نهضت و نه چله نشینان جبهه ملی و نه شادروان فروهر خیلی ملی و نه عکس بدستان مصدقی، هیچ یک به ژرفای این پیام درنیافتند و گمان می کردند می شود مثل زمان شاه، دو دوزه بازی کرد یعنی هم ادای زندانیان سیاسی و قهرمانان ملی را درآور و هم با بیعت های پنهانی به لفت و لسی از بیت المال پرداخت...!

غافل از آن که در یک جریان انقلابی همه چیز عیان است و دیگر نمی شود دو دوزه بازی کرد...

باید می فهمیدند که انتصاب بازرگان و یاران ایشان یک بهره برداری سیاسی است... امام به یک محلل سیاسی نیاز داشت، دکتر بختیار از قبول این نقش خودداری ورزید و به ناچار این قبا را برای آقای بازرگان دوختند که به سادگی و ساده لوحی سخت شهرت داشت. حال دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از یاران ایشان که با این طناب روانه چاه انقلاب شدند...!!

از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان... که آقای رمزی کلارک خوب دار و دسته های سیاسی و اپوزیسیون شاه را می شناخت و می دانست که نه مجاهدین خلق، مجاهد هستند و خلقی و فدائیان خلق، فدایی خلق و نه نهضت آزادی، جگرش برای رسیدن به آزادی کباب است و نه جبهه ملی درد ملت را در دل دارد و نه دار و دسته شریعتی شهادت طلب اند و نه مؤلفه اسلامی غم اسلام دارد...!! بنابراین باد کردن نهضت آزادی از میان همه گروه های سیاسی و مذهبی به دلیل لیاقت و کاردانی نبود بلکه ساده لوحی آقای بازرگان و عشق مفرط ایشان و دوستان شان به کسب قدرت و ایجاد مدینه فاضله اسلامی بود که کار دست شان داد و به کسب مدال افتخار دولت انقلابی نایل شدند ... و با شناخت از روحیه کابینه دولت موقت بود که برنامه خون و آتش و اعدام و پاک سازی و محاکمه و مصادره اجرا شد...

دولت بازرگان، باد کاشت و طوفان درو کرد، طوفانی که گریبان یک ملت را گرفت طوفانی که همه ارزش های ملی - فرهنگی - انسانی و دین یک جامعه را نابود کرد... اجازه بدهید ادامه این قصه پرملال را بگذاریم تا وقت دیگر و شماره دیگر.

مکتب مبارزه ملی نخستین شعار

خود را اعلام می دارد:

جوانان ایران بزرگ به پیش

(فرازی از بنیاد مکتب پان ایرانیسم)

مگر همین آقای بازرگان نبود که کسانی را که به جمهوری اسلامی رأی نداده بودند - یک درصدی های بی حیا نامید...؟! آیا در مرامنامه نهضت آزادی هر کس که به آزادی عمل کرد و رأی نداد بی حیاست...؟! به راستی آیا محیط رعب و وحشتی که آقایان برای جلب آراء به پا کردند بی حیایی بود یا آن یک درصدی که محاسبات دولت را به هم زده بودند...؟!!

بی گمان این یک درصد جامعه ما - تاریخ را خوب خوانده بودند و بر اوضاع سیاسی کشور اشراف کامل داشتند... آن ها در تاریخ معاصر کشورمان خوانده و یا شنیده بودند که شادروان مصدق نسبت به بازرگان چه نظری داشت؟ و من برای یادآوری به اعضای جبهه ملی و مصدقی های دو آتش که گز نکرده پاره کردند و پریدند توی بغل نهضت آزادی و در دولت موقت به نام و نشانی رسیدند به این گوشه تاریخ اشاره می کنم:

مرحوم مصدق در زمان نخست وزیری اش برای تشکیل کابینه در پی یک وزیر فرهنگ مناسب بود دکتر علی شایگان که گاه مورد مشورت مصدق قرار می گرفت آقای بازرگان را برای احراز پست وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش امروز) معرفی کرد، دکتر مصدق در برابر پیشنهاد شایگان پاسخ می دهد: «... بازرگان به درد این کار نمی خورد، اولین کاری که بکند این است که چادر بر سر دختر بچه های مدرسه می کند...!»

شگفتا که هیچ یک از مدعیان راه مصدق، او را شناختند و پیام وی را درک نکردند و از مصدق یک ابزار برای رسیدن به قدرت ساختند و با چشمان بسته و در کمال جهل سیاسی هر جا سفره قدرت پهن می شد در کنار آن دو زانو می نشستند و با مزاج های علیل به پرخوری و بدخوری می پرداختند که نتیجه آن این شد که هم عرض خود را بردند و هم زحمت ما افزودند!!

شادروان مصدق هرگز بازرگان را در حد و اندازه یک وزیر آن هم وزیر فرهنگ یک کشور با فرهنگ نمی دانست... از او در حد تحصیلاتش برای خلع ید استفاده کرد که بعدها پشیمان شد، چون برای این کار هم ظرفیت لازم را نداشت. اما هیچ یک از این پیام ها برای ملیون مصدقی کارساز نبود و آقایان در روز واقعه و در طوفان حوادث، زیر چادر نهضت آزادی و عبای آقای طالقانی فرو رفتند تا در این شرایط غم انگیز سهمی از قدرت ببلعند آنان نامردانه دوستان قدیمی شان را که اندکی شعور سیاسی داشتند به کناری نهادند چون بوی کباب را از سفره خانه رمزی کلارک استشمام کرده بودند - شرح این درد را بگذاریم برای وقت دیگر...!

و اما بازی های سیاسی روزگار را ببینید که چه بازی ها دارد و ما فرا نمی گیریم و تاریخ را فرا نمی گیریم و مجبور می شویم، تاریخ را تکرار کنیم - یکی از این بازی ها این بود که قبل از تشکیل دولت موقت، آقای بازرگان برای انتخاب وزرا از امام خمینی کسب نظر می کرد، به هنگام انتخاب وزیر برای آموزش و پرورش، آقای بازرگان از یار غار خود آقای حاج سید جوادی که ظاهراً هم ملی بود و هم مذهبی... نام می برد اما - امام می فرمایند: «... ایشان به اندازه کافی اسلامی نیستند...!!» جالب آن این پاسخ روشن و

اشاره: در میان مقالات رسیده، مقاله ای است تحت عنوان «اقتدار ملت ایران را در هم شکستند» که حاوی تحلیلی است فضالانه با نکاتی ارزنده درباره اقتصاد ایران - نویسنده مقاله سرور گرامی دکتر ایرانخواه هستند که در این نوشتار بدون مقدمه وارد موضوع شده و ضرباتی را که بر پیکره اقتصاد ایران در سال های اخیر وارد شده است تشریح کرده و به نقد کشیده اند. ضمن سپاسگزاری از همکاری بی دریغشان آرزوی توفیق بیشتر ایشان را داریم.

اقتدار ملت ایران را در هم شکستند

از: دکتر ایرانخواه

از اوایل قرن بیستم این کشورهای صنعتی بودند که بنا بر شرایط فنی و اقتصادی و یا سیاسی دست به سرمایه گذاری در بین کشورهای خویش زدند. ابتدا این اروپایی ها بودند که بعد از استقلال ایالات متحده آمریکا در سال ۱۷۷۶ میل سرسام آور سرمایه و نیروی انسانی را از اقصی نقاط اروپا اعم از غربی و شرقی به قاره جدید که نوید فراوانی برای رشد و توسعه آتی را می داد و همین طور سودهای سرشاری را در افق ها بر می انگیخت به قاره جدید شروع نمودند.

از آنجایی که قاره جدید دارای امکانات بالفعل و بالقوه فراوانی بود ولی جمعیت آن اندک لاجرم برای ساختن آن مردم این قاره تنها راه نجات را در آفرینش ماشین آلات می دیدند که می بایست توسط مواد انرژی زا دست به آفرینش کارهایی بزنند که قادر به مرتفع سازی کمبود های نیروی کار انسانی و یا حیوانی گردد.

لاجرم تکنولوژی جدید که در اروپا پا به عرصه حیات گذاشته بود در قاره آمریکا شروع به رشد و گسترش فراوان نمود به صورتی که فاصله های تکنولوژیکی بسیار زیادی بین قاره جدید و قاره قدیمی به وجود آمد.

این امر به ناچار منجر به انتقال سرمایه و تکنولوژی از قاره جدید یعنی قاره آمریکا به قاره قدیمی یعنی اروپا بعد از دهه اول قرن بیستم شد.

داستان سرمایه گذاری ماشین های خودروسازی آمریکا (مانند جنرال موتور اوپل) در آلمان و فورد در آلمان و انگلیس و فرانسه و همین طور صنایع تصفیه نفت شرکت های بزرگ آمریکایی در اکثر کشورهای اروپایی را می توان جزء این دسته از انتقال سرمایه از قاره آمریکا به اروپا و یا سرمایه گذاری آمریکایی هادر اروپا دانست. البته بین کشورهای اروپایی پیشرفته نیز این سرمایه گذاری انجام می شد، که دارای ابعاد ضعیف تری بوده مانند سرمایه گذاری های هلند (کارخانه هواپیماسازی هلندفوکر) در آلمان گاهی اوقات این سرمایه گذاری جنبه های جذابی به خود می گرفته مانند شرکت نفت اکسون که در زمان جنگ با وجودی که کشورش یعنی ایالات متحده آمریکا در جنگ جان فرسایی با دولت آلمان بوده با این

الف) سرمایه گذاری خارجی: سرمایه گذاری خارجی به منظور بهره برداری از امکانات کشورهای بیگانه برای دستیابی به سودهای بالا و یا به منظور رفع نیازهای کشوری یا منطقه ای که به علل گوناگون از قبیل شرایط جغرافیایی و یا آب و هوایی و یا امکانات درونی قادر به عرضه بعضی از مواد و عوامل تولید نیستند انجام می گیرد.

این سرمایه گذاری ها عمدتاً از دوران استعماری با برپایی کمپانی هند شرقی از جانب انگلستان در هندوستان و همین طور کمپانی هند غربی از جانب هلند و اندونزی در دوران استعماری توسط اروپایی ها در نقاط مستعمره شروع شد که هدفشان در مرحله اول رفع نیازهای اساسی مردم قاره اروپا به مواد غذایی و ادویه جات و پشم و ابریشم و پوست و سایر ضروریات زندگی که در مناطق استوایی و نیمه استوایی به دست می آمده می بود.

این سرمایه گذاری به مرور از بخش کشاورزی و ضروریات زندگی اولیه به بخش ذخایر و معادن زیرزمینی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره کشانده شد مانند نفت و مس و طلا و برلیان و غیره.

داستان این سرمایه گذاری ها و سودهای افسانه آمیزی که از این طریق نصیب دول کشورهای صنعتی شد باعث این گردید که جریان صنعتی شدن کشورهای اروپایی با سرعت مافوق تصور به پیش برده شود و این کشورها را از مدار عقب ماندگی نجات دهد این مطلب چیزی نیست که در این مخلص امکان بررسی آن باشد.

به غیر از این موضوع نقش این شرکت ها عمدتاً متمرکز به جمع آوری اطلاعات در مورد مسائلی نظیر اطلاعات تاریخی و قومی و فرهنگی و آداب و سنن و غیره بوده تا از آن ها برای تضعیف این مناطق و همین طور تجزیه آن ها به اجزا کوچک تر و ایجاد اختلاف ما بین مردمشان که نتیجه آن تداوم هرچه بیشتر تسلط دول کشورشان و غصب هرچه بیشتر منابع و معادن این کشورها توسط همین شرکت ها بوده نیز شامل می شد. داستان این بخش ها از اختلافات قومی و منطقه ای و مذهبی و نژادی که منجر به فجایع بس وحشتناک شده نیز خارج از این باعث می باشد.

کشورهای متعدد و حتی قاره های گوناگون خواهان انجامش بوده و یا انجام داده.

A- سرمایه گذاری ایران قبل از افزایش نفت

قبل از افزایش قیمت نفت به مقدار ۴ برابر در سال ۱۳۵۳ که دریافتی های نفتی ایران را در آن سال به حدود ۲۲ میلیارد دلار رساند و سال بعد تا سال ۱۳۵۷ بین ۲۴ - ۲۰ میلیارد دلار در نوسان بود و بعد از آن به خاطر اعتصابات در شرکت نفت مقدار تولید به شدت کاهش یافت ولی از اواخر و یا نیمه دوم سال ۱۳۵۷ در کنفرانس اوپک قیمت نفت از ۱۲/۵۶ سنت به ۴۱ دلار هر بشکه به حدود ۱۴ دلار به ازاء هر بشکه رسید در سال ۶۰ - ۱۳۵۹ به حدود رقمی تا ۴۲ - ۳۶ دلار به ازاء هر بشکه رسید ایران در محدوده کوچک دست به سرمایه گذاری خارجی زد.

عمده سرمایه گذاری ایران در این دوران که از سال های ۱۹۴۳ به بعد تفکر آن و تهیه مقدماتش شروع شده بود به قصد راهیابی ایران در بازار نفت جهانی و تبدیل شرکت ملی نفت ایران جزء شرکت های بزرگ نفتی بود.

از این رو با کوشش فراوان در کشورهایی که تمایل به خرید نفت به صورت مستقیم داشتند وارد مذاکره شده و بعد از توافق با آنان و با سهیم شدن در سرمایه پالایشگاه هایی که بعداً می بایست ایجاد شود متعهد به تأمین مواد اولیه این پالایشگاه ها شد

(۱) پالایشگاه مدرس در اواخر سال های ۱۳۴۸ مورد بهره برداری قرار گرفت و ۱۳٪ از سهام آن متعلق به ایران بوده و بقیه سهام آن مشخص نیست که متعلق به چه گروه هایی بوده البته دولت هند هم در سرمایه گذاری اولیه اش و هم در تعیین حواشی سیاست های نفتی نقش اساسی را داشته دولت ایران یا شرکت ملی نفت سهمی در بخش های زیردستی و همین طور در سرمایه گذاری بعدی این پالایشگاه را نداشته.

(۲) پالایشگاه آفریقا جنوبی: این پالایشگاه که مانند پالایشگاه های مدرس به مقدار ۱۷٪ از سهم آن متعلق به دولت و یا شرکت ملی نفت ایران بود دارای مقداری تفاوت با شرکت مدرس بوده البته در اهداف فعالیت تقریباً دارای وجه اشتراک یکسانی بودند بدین معنی فعالیت اولیه شرکت ملی نفت در مدرس مهم ترین جنبه توجیه اش این بوده که بتواند مدرس و یا هندوستان را سکوی برای پرش در قاره آسیا قرار داده و در بازار آینده آسیا برای مواد انرژی که یکی از عمده ترین بازار تقاضای انرژی در جهان خواهد بود بتواند سهمی را در عرضه نفت و مشتقات آن به عهده بگیرد کما اینکه از اواخر دهه ۱۳۴۰ و یا اوایل دهه ۱۳۵۱ صحبت از سرمایه گذاری ایران برای ساختن پالایشگاهی در کره جنوبی با سهمی معادل ۵۰٪ بوده که البته با مقاومت شرکت های بزرگ بین المللی روبرو شد.

حال این شرکت نهایت سعی و کوشش خویش را به عمل می آورد تا نیاز این کشور را به مواد سوختی و علل الخصوص در عرضه بنزین برای پرواز هواپیماهای جنگی آلمان و یا حرکت ماشین های جنگی این کشور فراهم سازد البته تقریباً همین وضعیت را شرکت هواپیماسازی فوکر هلند داشت با وجود اشغال هلند این شرکت وابسته به فوکر در آلمان دست به تولید هواپیمایی جنگی می زد تا دولت آلمان بتواند راحت تر و سریع تر دست به بمباردمان کشورهای اروپایی بزند.

داستان فعالیت شرکت نفتی شل هم در اروپا به همین روال است. این سرمایه گذاری بعد از جنگ جهانی دوم به علت نابودی شرکت های اروپایی در جنگ (کمبود سرمایه در قاره اروپا ابتدا از آمریکا با سرعت هر چه تمام تر به قاره آمریکا شروع شد به طوری که در تمامی بخش های اقتصادی اعم از صنایع ماشین و برق و البسه و وسائل خانگی و یا صنایع انرژی و همین طور کاغذی و سلولزی و غیره در ابعاد وسیعی انجام یافت ولی اواخر دهه شصت میلادی قرن بیستم دیگر آمریکا نبود که تنها سرمایه گذار خارجی در قاره اروپا و یا ژاپن باشد بلکه حال دیگر کشورهای اروپایی و ژاپن هم قادر بودند بعد از این که خرابی های ناشی از جنگ را ترمیم نمودند و به حد کافی از تراکم سرمایه برخوردار شدند دست به سرمایه گذاری در حجم بسیار بزرگ در ایالات متحده آمریکا بزنند.

در اثر این سرمایه گذاری های متقابل بود که اقتصاد آنان آنچنان به هم تنیدگی یافت که نه تنها دیگر نمی توانند از منافع ملی خویش صحبت به عمل آورند بدون این که منافع ملی دیگران را مورد توجه قرار دهند بلکه حتی سیاست های اجتماعی و یا فرهنگی و نظامی آنان نیز شدیداً به یکدیگر وابسته گشته به طوری که امروزه در سطح جهان هرگاه کشوری و یا کشورهایی خواهان تک روی به منظور پی گیری صرفاً منافع ملی خویش باشند مسلماً در میان مدت و یا دراز مدت قادر نخواهند بود نه تنها منافع ملی خویش را تأمین سازند بلکه به طور کامل سبب تضعیف و نابودی بقیه نیز خواهند شد.

حال با توجه بدین مطالب که به صورت خلاصه و بسیار کلی مطالب را بیان نمودیم می توانیم موضوع اصلی که همان سرمایه گذاری های خارجی ایران در کشورهای صنعتی و یا کشورهای در حال توسعه بعد از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۴ انجام یافته پیردازیم و ببینیم که سرنوشت آن ها به کجا انجامید. تا چه حدودی آن ها قادر بودند که منافع اقتصادی و سیاسی و امنیتی که معمولاً از این گونه سرمایه گذاری ها می توان انتظار داشت برآورده ساخته و تا چه حدودی بی ثمر بود.

ب) سرمایه گذاری ایران در خارج: سرمایه گذاری ایران در خارج را می توان به دو دوره متفاوت تقسیم کرد. ابتدا سرمایه گذاری که ایران قبل از افزایش قیمت نفت در خارج انجام داده که عمدتاً در صنایع پایین دستی بخش نفت بوده و سپس سرمایه گذاری که ایران در بعد از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۴ در خارج در

پالایشگاه و اکتشاف نفت بود که در تاریخ فعالیت شرکت ملی نفت برای اولین بار بود که در خارج از ایران کارشناسان خود را روانه خارج ساخته بود که به علت نفاق افکنی عوامل شرکت های بین المللی و افراد تحت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در آفریقای جنوبی و همین طور حزب توده ایران درگیری های پی در پی بین کارگزاران و کارشناسان ایران و آفریقای جنوبی به وجود آمده بود که حتی منتهی به قتل چند نفر شده بود از این رو می توان دید که مشکلات سرمایه گذاری خارجی برای کشوری مانند ایران به غیر از مسائل مالی و سرمایه و به غیر از کمبود های تکنیکی و کارشناسی عوامل متعدد سیاسی داخلی و خارجی مداخله داشته که محدوده فعالیت ایران را بسیار تنگ می کردند از این رو می توان فهمید که چرا ایران در آن دوران نتوانست حضور خود را در صحنه جهان بیشتر نماید.

B- سرمایه گذاری ایران بعد از افزایش قیمت نفت در سال ۱۳۵۳: بر خلاف دوره اول سرمایه گذاری ایران در این دوران خواهان فعالیت در رشته های دیگر صنعت از قبیل تولید فولاد و ماشین سازی و تکنولوژی مربوط به انرژی اتمی و همین طور نفت و پتروشیمی دست به فعالیت بزند مهم ترین سرمایه گذاری ایران در اروپا بود. اصولاً سرمایه گذاری های این دوره را می توان به دو صورت اساسی زیر دسته بندی نمود.

الف) سرمایه گذاری هایی که انجام شده بود.

ب) سرمایه گذاری هایی که مقدمات آن ها فراهم گشته بود و یا در شرف انجام بودند.

مهم ترین سرمایه گذاری ایران در آلمان خرید ۲۵ / ۷۵ درصد از سهام شرکت فولاد کروپ آلمان بود. روی هم رفته مبلغ چهارصد میلیون مارک آلمان غربی آن روز بوده به ایران حق حداقل و تو در هیئت مدیره شرکت را می داشته به ایران اجازه می داد در تصمیمات آتی شرکت مؤثر واقع شود و یا آن ها را به سمت و سوی بکشاند که فعالیت های صنعتی و اقتصادی ایران نیز مد نظر قرار گیرد.

سهیم شدن ایران به مقدار ۰۲۵ / ۲۵ درصد از سهام شرکت مادر که ۱۳۱ شرکت تولیدی و طراحی و مدیریتی زیر پوشش این کنسرن عضویت داشت و حق و تو حداقل نیز بوده شرکت های زیر پوشش این شرکت شرکت های سازنده کشتی، ماشین آلات نساجی، نیروگاه های برق، ماشین آلات کارخانه سیمان تأسیسات پالایشگاه های نفت و ابزارآلات صنایع پتروشیمی و همین طور انواع جرثقیل و ماشین آلات راه سازی و غیره بود ایران و کروپ توأمأ دست به ایجاد سرمایه گذاری و ثبت شرکتی را در سوئیس زدند. بنام ایران کروپ که با سرمایه ای معادل ۲۰۰ میلیون فرانک سوئیس فعالیت آن می بایست در اقصی نقاط جهان علی الخصوص در کشورهای در حال توسعه برای ایجاد واحد های صنعتی و معدنی و غیره که می بایست با مشارکت کشورهای در حال توسعه به وجود آیند بود.

در مورد پالایشگاه آفریقای جنوبی به لحاظ استراتژیکی و سیاسی چندین هدف را دولت ایران که عامل آن شرکت ملی نفت بود دنبال می نمود.

اولین عامل همان پایگاهی بود که می بایست از آن جا در میان مدت و دازمدت حوزه فعالیت ایران در سایر کشورهای آفریقای و همین طور کل قاره آفریقا که تقاضای انرژی آن به مانند آسیا در دهه های آینده یکی از بازارهای عمده جهانی خواهد شد بتواند سهمی اساسی به مانند سایر شرکت های بزرگ نفتی به دست آورد. به انضمام این که کیپ تاون مرکز پالایشگاه ایران و آفریقای جنوبی می بایست دو جنبه دیگر از اهداف ایران را پی گیری نمایند.

الف - این که باید با سرمایه گذاری که توسط ایران در اکتشاف نفت در آن جا و ایجاد انبارهای بزرگی که در کیپ تاون انجام می گیرد بتواند در بازارهای آمریکای جنوبی نفوذ پیدا کند هرچند قاره آمریکای جنوبی به مانند بازار سایر قاره های دیگر به شدت توسط انحصارات نفتی حمایت می شدند و با قدرت هرچه تمام تر بر آن سلطه یافته بودند.

ب - از آن جایی که مداوماً از اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ با حمایت روس ها دولت هایی مانند عبدالناصر در مصر و دولت بعثی در سوریه و همین طور عبدالکریم قاسم در عراق و فعالیت چریک های چپ رو در یمن که تحت تأثیر شوروی بودند به شدت راه های آبی دریای سرخ و باب المندب و کانال سوئز و دریای مدیترانه آسیب پذیر ساخته بودند و علی الخصوص دشمنی این دولت ها با دولت ایران صنعت صدور نفت را در آینده چنانچه شرکت ملی نفت قادر بود به صورت مستقلانه در سطح جهانی فعالیت نماید و این امر نیز جزء استراتژی شرکت ملی نفت بود در مخاطره جدی قرار دهد.

از این رو ایران و یا شرکت ملی نفت کش ایران که شرکتی حمل و نقل و وابسته به شرکت ملی نفت ایران بود در صدد برآمد که به مانند شرکت های غول آسای نفتی دست به بهینه ساخت و یا خرید نفت کش هایی بزنند که قادر به حجم بسیار بزرگی از نفت بوده به طوری که تا رقمی معادل نیم میلیون بشکه را بتواند جابه جا نماید.

خاصیت این نفت کش ها این بود که اولاً هزینه های حمل و نقل را به شدت کاهش می دادند و از آن جایی که تا حول و حوش ۵۰ متر می بایست در آب فرو رود از این رو برای تردد در کانال سوئز و یا دریای سرخ و احتمالاً بعضی از آنان برای عبور از تنگه هرمز مناسب نمی بودند و از این رو بعضی از آنان قادر به بارگیری در بندر آبادان و یا ماهشهر نبودند ولی کوچک تر آن ها می توانستند در آب های بسته و یا نیمه بسته تردد نماید از آنجایی که شرکت ملی نفت نیز قصد حمل مواد نفتی خویش را در آینده داشت و از آن جایی که این کشتی ها می بایست از دماغه امید حرکت نمایند لاجرم داشتن پایگاهی برای ایران در آفریقای جنوبی جزء ضروریات بود.

تفاوت دیگر این سرمایه گذاری ایران با مدرس در فعالیت مستقیم کارکنان و افراد فنی وابسته به شرکت ملی نفت ایران در ایجاد

مراحل غنی کردن اورانیوم و بازیافت سوخت چه از نظر دستگاه ها با سهیم شدن در کروپ و B.B.C چه از نظر تکنولوژی مورد نظر در سازمان انرژی اروپا دست یابد که مسلماً مورد سوء ظن اسرائیل و همسایگان ما را فراهم ساخت با وجودی که ایران قرارداد N.P.T را امضاء نموده بود و از ساخت و یا بازیافت مجدد سوخت صرف نظر نموده بود مجموعاً سرمایه گذاری که در این سازمان شد مبلغ دو میلیارد دلار بوده.

چهارمین سرمایه گذاری ایران سرمایه گذاری در انگلستان در سواحل اسکاتلند با همراهی B.P و شرکت نفت Exxon آمریکایی و همین طور شرکت Philips بود که سهم ایران از هزینه های اکتشاف و استخراج و تصفیه و توزیع در جمع ۲۵٪ بوده که مجموعاً ۲۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری اولیه را می طلبد.

پنجمین سرمایه گذاری: ایجاد شرکت نفت کشی بین المللی توسط شرکت ملی نفت ایران با شرکت B.P بوده که مشتمل بر ۵۰ نفتکش که شامل نفتکش های نو و کهنه که نفتکش مستعمل می بایست بازسازی شوند و قادر بر حمل نفت از اقصی نقاط تولید به مکان های مصرفی باشند.

سرنوشت این دو سرمایه گذاری در انگلستان بعد از انقلاب به طور کل به دست فراموشی سپرده شد.

ششمین سرمایه گذاری ایران سرمایه گذاری در سازمان و یا شبکه آب شهر گلاسکو بوده که گویا به صورت وام با بهره اندک دولت ایران مبلغ ۱۲۰۰ میلیارد پوند که معادل ۲۴۰۰ میلیارد دلار بوده در اختیار دولت انگلستان قرار داده بود که سرنوشت این سرمایه هم به طور کامل به دست فراموشی سپرده شد.

سرمایه گذاری در حال انجام و یا در دست مطالعه:

۱- خرید سهام Pan American شرکت مسافری پان آمریکن آمریکایی به مقدار ۲۰٪ که خود این شرکت جزء سهام داران عمده شرکت هواپیماسازی بوئینگ بوده که سازنده هواپیماهای مسافری و نظامی است بنابراین ایران از طریق این شرکت خواهان کسب تکنولوژی صنایع هوایی از ایالات متحده بود که اولین قرارداد آن در ایران به امضاء رسید. بدین صورت با سرمایه گذاری مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان در سال ۱۳۵۶ قرار بر این شد که کارگاه تعمیر هواپیما در نزدیکی فرودگاه مهرآباد به مرور تبدیل به بزرگ ترین تعمیرگاه هواپیمایی بوئینگ در خاورمیانه و سپس مبدل به مونتاژ هواپیمایی بوئینگ در این منطقه در نهایت قادر به ساخت بدنه و موتور هواپیما در ایران گردد.

۲- سهیم شدن در غول صنعتی Mitsubishi ژاپن که دارای تکنولوژی شیمیایی بسیار بالایی است و همین طور توسط آن راه یابی ایران در بازار مشتقات نفتی از قبیل فروش بنزین، نفت و قیر و گازوئیل و مواد پتروشیمی و صنایع دارویی بوده برای این منظور می بایست با کمک میتسویشی دست یابی و پالایشگاهی در بندر بوشهر با ظرفیت بالایی معادل ۵۰۰ هزار شبکه یا سالانه به مقدار ۲۵ میلیون تن که ۵۰٪ سهام آن متعلق به شرکت ملی نفت ایران و ۵۰٪

اولین فعالیت ایران کروپ شرکتی بود که در برزیل با سرمایه گذاری ۲۰۰ میلیون دلاری برای ایجاد فولاد در برزیل بود از این رو شرکتی به نام ایران کروپ برزیل به وجود آمد که می بایست از سنگ آهن برزیل بهره برداری نموده و با مشارکت ایران و کروپ و برزیل فولاد تولید نماید البته می بایست در آینده شرکت در معادن وسایل حمل و نقل خشکی و آبی و غیره برزیل سرمایه گذاری انجام دهد متأسفانه با وجودی که شرکت کروپ بعد از زیان ۱۹۶۸ و جمع و جور کردن خودش به صورتی که مقدار فروش سالیانه اش را عدد ۱۰ میلیارد مارک در سال ۱۹۷۲ رساند و سودآوری خود را در این سال ضمانت نمود بعد از انقلاب هیچ اطلاع درستی از مقدار سود این شرکت و سهم سود ایران به دست نیامده به طوری که به مرور زمان سهام ایران را تا امسال به مرور توسط کروپ خریداری شده به صورتی که سهم ایران به حدود رقم ۴/۵ درصد رسیده که لاجرم ناظر ایران در هیئت مدیره کروپ حذف گشته.

شرکت ایران کروپ بعد از ایجاد یا سرمایه گذاری مشترک ایران و شرکت ایران کروپ (بانک توسعه صنعت و معدن و سازمان گسترش و نوسازی صنایع) دست به ایجاد شرکتی با سرمایه گذاری معادل ۵/۳ میلیارد دلار در شهرضا اصفهان می خواسته بزنند که سهام آن ۶۵٪ متعلق به ایران و ۳۵٪ متعلق به ایران کروپ بوده که می بایست دست یابی به ایجاد واحدهایی به منظور تولید قطعات پالایشگاه ها و صنایع پتروشیمی و همین طور توربین برق و حتی ساخت الکتروادهای اتمی بزند.

متأسفانه سرنوشت این شرکت و همین طور شرکت ایران برزیل - ایران کروپ در سوئیس و غیره به بوته فراموشی سپرده شد.

دومین سرمایه گذاری ایران در آلمان خرید ۲۵/۲۵ درصد سهام شرکت B.B.C - B - Bauverey cie که اصلاً یک شرکت انگلیسی است و دارای شعبات متعددی در کشورهای صنعتی از جمله آلمان بوده می باشد این شرکت قادر است که توربین برقی گاز سوز همین طور توربین سیکل ترکیبی و حتی توربین اتمی را تولید کند که توأمأ با در دست داشتن ایران از این مجتمع صنعتی در آلمان ایران قادر بوده که به کلیه صنایع و ابزارآلات سازنده توربین ها و صنایع برق از طریق سوخت اورانیوم و یا انرژی اتمی دسترسی پیدا کند.

این همان مجتمعی است که بعد از انعقاد قرارداد با ایران بزرگ ترین نیروگاه برق ایران تا سال های بعد از انقلاب با چهار توربین برق به صورت سیکل ترکیبی در شهر نکا با ظرفیتی معادل ۱۷۰۰ مگاوات تولید کند که تقریباً معادل ۱۶٪ از تولید برق کل کشور بوده ساخته و در اختیار دولت ایران قرار داد.

سومین سرمایه گذاری ایران در سازمان Euroautom بوده که متشکل از چهار کشور آلمان - فرانسه - هلند و اسپانیا است که کلیه تکنولوژی مربوط به تقلید اورانیوم و سوخت مجدداً آن را در اختیار داشت با تصاحب ۱۰٪ از سهام Euroautom و همین طور سازمان بازیافت و یا سوخت مجدداً ایران عملاً قادر بود که به کلیه

۵- سرمایه گذاری بعد از قرار دادن مبلغ یک میلیارد دلار در اختیار مصر به منظور ایجاد صنایع فولاد و چدن و آلومینیوم و صنعت پتروشیمی بود که باز می بایست توسط ایران کروپ تأسیسات آن بنا گردد.

۶- در ترکیه هم می بایست با کمک ایران و شرکت B.B.C دست به ایجاد نیروگاه های برق و برج های خنک کننده و غیره و همین طور صنایع الکترونیکی شود که هزینه آن بالغ بر یک میلیارد دلار بوده همان طور که می دانیم باز ایران در سرمایه اش شرکت ۲۵ / ۲۵ درصد سهیم بود.

۷- مبلغ یک میلیارد دلار در اختیار افغانستان به منظور ایجاد نیروگاه های برق توسط B.B.C و همین طور صنایع سیمان و نساجی و پالایشگاه های نفت و بازسازی تأسیسات زیربنایی افغانستان در این کشور سرمایه گذاری شود.

۸- مبلغ یک میلیارد دلار به منظور تکمیل صنایع قند - سیمان - نساجی - ایجاد پالایشگاه و همین طور ایجاد نیروگاه برق توسط ایران کروپ و ایران B.B.C در پاکستان از جانب دولت ایران در اختیار این کشور قرار گیرد.

۹- سرمایه گذاری در معادن سنگ آهن و ذغال سنگ حیدر آباد و کجارت به مبلغ یک میلیارد دلار که مواد آن خوراک صنایع فولاد به طریق احیاء مستقیم که قرار بود در بندرعباس ایجاد شود و سپس بعد از انقلاب به اصفهان نقل مکان یافت و به نام فولاد مبارکه اصفهان نامیده شد قرار گیرد قسمت اعظم این سرمایه گذاری در هندوستان انجام یافته که متأسفانه سرنوشت این سرمایه گذاری به مانند سایر سرمایه گذاری ها کاملاً در ابهام قرار داشته.

۱۰- سرمایه گذاری مشترک ایران و مصر در ایجاد ناوگان حمل و نقل دریایی که شرکت آن در ایران می بایست ثبت شود و به ثبت رسیده بود که متأسفانه سرنوشت این شرکت نیز به بوته فراموشی سپرده شد.

اگر این شرکت ها و یا سرمایه گذاری های متعدد و همین طور سرمایه گذاری های بعد به ثمر می رسید مسلماً موجب رونق صنایع کشتی سازی - صنایع و تأسیسات پالایشگاهی و تأسیسات پتروشیمی و صنایع فولاد و صنایع ماشین آلات کارخانه های قند و نساجی و سیمان و همین طور کسب دریافت های ارزی به مقدار حدود صد میلیارد دلار و با صدور حدود ۷۵ میلیون تن نفت و مشتقات آن و فرآورده های آن می انجامید در صورتی که امروز با حدود تقریباً ۱۳۰ میلیون تن صادرات نفت و با افزایش قیمت نفت که از دو سال قبل شروع شد رقمی در حدود ۴۲ میلیارد دلار دریافتی نفتی خواهیم داشت البته صد میلیارد دلار درآمد نفتی ناشی از به ثمر رسیدن سیاست های نفتی قبلی با قیمت نفت سال های ۵۵ - ۱۳۵۴ که معادل بشکه ای ۱۳ - ۱۲ دلار بوده که اگر به قیمت امروزه مورد محاسبه قرار گیرد رقم صد میلیارد دلار به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار در سال مبدل می شده که با مقایسه صادرات نفت امروزه که دو برابر ۷۵ میلیون تن و معادل ۴۲ میلیارد دلار است بیش از ۱۴ برابر دریافتی های امروزه می شده.

٪ سهام آن متعلق به شرکت میتسویشی باشد بزنند که مقدمات اساسی و قراردادهای انجام گرفته بود.

مواد پالایش شده دو قسمت ۱۲/۵ میلیون تن می بایست تقسیم شود که یک قسمت از آن یعنی ۱۲/۵ میلیون تن می بایست در اختیار شرکت پتروشیمی بندر شاهپور قرار گیرد که با کمک میتسویشی و با سهام ۵۰ - ۵۰٪ یعنی ۵۰٪ از سهام جدید متعلق به شرکت میتسویشی و ۵۰٪ از آن متعلق به شرکت پتروشیمی ایران باشد قرار داده شود.

سرمایه گذاری مورد لزوم در بندر شاهپور می بایست معادل ۳ میلیارد دلار باشد که به صورت نصف، نصف از طرف ایران و شرکت میتسویشی فراهم آید شرکت میتسویشی متعهد شده بود که در مقابل سرمایه گذاری در کارخانه پتروشیمی بندر شاهپور بازارهای بین المللی خویش را در اختیار ایران برای صادرات قرار دهد و به انضمام این که علاقه اش ایجاب می نمود که این شرکت را با تکنولوژی بالایی مجهز نمایند.

برای حمل و نقل مواد پتروشیمی می بایست ناوگانی که باز سهام آن ۵۰ - ۵۰ بوده توسط شرکت پتروشیمی ایران و میتسویشی به وجود آید که در ایران ثبت شود.

نیمه دوم فرآورده های پالایشگاه ایران و میتسویشی در بندر بوشهر که مقدار آن ۱۲/۵ تن فرآورده های نفتی از قبیل بنزین، نفت کوره - گازوئیل و غیره است می بایست توسط شرکت حمل و نقل مواد نفتی که سهام آن به صورت مساوی بین ایران و ژاپن تقسیم گردد و در ایران به ثبت رسیده باشد مواد مورد نظر را به ژاپن حمل نموده در آن جا شرکتی با سرمایه گذاری ایران و ژاپن به صورت مساوی این فرآورده ها را در بازار ژاپن توزیع نماید بدین طریق ایران قادر بود از منفعت نفت حاصل از سرچاه تا پمپ بنزین شریک شود که البته احتیاج به سرمایه گذاری عظیم داشت.

۳- عین همین قرارداد با ژاپن، ایران قصد داشت با آلمان منعقد نماید که منجر به ایجاد پالایشگاهی به ظرفیت ۲۵ میلیون تن و ساخت کارخانه پتروشیمی و توزیع مشتقات نفت در بازار آلمان غربی آن روز به انضمام شرکت های حمل و نقل برای صدور به بازار آلمان و بازار دنیا ایجاد شود.

چهارمین قرارداد از این نوع می بایست با شرکت نفتی آمریکایی به نام shweron انجام گیرد.

تمامی این ها بعد از انقلاب به دست فراموشی سپرده شد حتی شرکت پتروشیمی بندر امام که کارهای آن در سال ۱۳۵۴ شروع شد در سال های ۱۳۵۸ رو به اتمام بود که در اثر انقلاب کارهای آن متوقف شد و سپس بعد از چندین بار توسط عراقی ها بمباران گشت و سپس شرکت میتسویشی در سال ۱۳۷۰ به علت فرسوده بودن تکنولوژی آن با پرداخت حدود یک میلیارد دلار غرامت از زیر بار تعهدات خویش سر باز زد ایران متعهد به پرداخت وامی به مبلغ یک میلیارد دلار به دولت سنگال برای ایجاد پالایشگاهی و همین طور کارخانه پتروشیمی و صنایع جنبی دیگر شد که می بایست با کمک شرکت ایران کروپ سوئیس در این کشور ایجاد گردد.

سایت «بردیا نیوز» مصاحبه ای با سرور محسن پزشکیور (پندار) پیام آور و نخستین سرباز پان ایرانیسم به عمل آورده است.
ضمن سپاسگزاری از مدیر محترم سایت «بردیا نیوز» متن مصاحبه را عیناً از سایت مزبور نقل می کنیم:

جمعه ۲۷ مردادماه ۱۳۸۵

بردیا نیوز:

سرویس تاریخ:

دیدگاه دولتها نسبت به منافع ملی ایران نباید محدود، مقطعی و سودجویانه باشد.



پان ایرانیسم بود که پرچم این شعاردار دانشگاه به دوش می کشید. به هر حال پان ایرانیسم در آن تاریخ وارد یک نبرد گسترده ی ضد استعماری شد.

ولی نباید از خاطر فراموش کرد که ملی کردن صنعت نفت _ در نگاه پان ایرانیست ها_ تنها یکی از مبارزاتی بود که می بایست بر علیه استعمار و برای احقاق حقوق پایمال شده ی ملت ایران انجام بگیرد.

بنابراین نبرد ما گروههای گوناگونی را دربر میگرفت و یا در برابر خود قرار می داد و اصولاً از همان آغاز نهضت میان گروههایی چون حزب توده که آشکارا سر در آستان شوروی داشت و ما تقابل پیش آمد.

بردیا نیوز: حزب پان ایرانیست در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ چه سیاست هایی را در برابر سایر گروههای مخالف نهضت ملی درپیش گرفت؟

محسن پزشکیور: به موازات مبارزات ما، دو گروه مخالف نیرومندی ملت ایران سریعاً در کنار هم قرار گرفتند. در نتیجه هنگامی که مبارزات ما به دانشگاه کشانیده شد، در برابر مبارزان ملی و ضداستعمار دو حرکت ضدایرانی با هم بیعت کردند. یکی حرکت وابسته به انگلیسی ها و دیگری سازمانهای چپ آن زمان و توده یی ها. بنابراین دربرابر حرکت میهن پرستان ایران (که پرچم آن در دانشگاه بدست پان ایرانیست ها بود) سازمان استعماری وسیعی به نام توده- نفتی ها بوجود آمد. توده- نفتی عبارت بود از سازمانهایی که بوسیله ی عناصر دیرین سیاست استعماری انگلیس و حزب توده

بردیا نیوز: جناب پزشکیور به عنوان آغاز بحث بفرمایید که حزب پان ایرانیست چگونه و با چه هدفی وارد مبارزات ملی بویژه مبارزات ملی کردن صنعت نفت شد؟

محسن پزشکیور: هسته نهضتی که بعدها نام پان ایرانیسم به خود گرفت از همان آغاز جنبشی ضداستعماری بود. ما از سالهای تحصیل در مدرسه ی امیر معزی این جریان را آغاز کردیم. در آن دوران هر کدام از ما به پژوهش و بازخوانی تاریخ صحیح ایران پرداختیم و به تدریج برای ما مشخص شد که تاریخی که در مدارس به دانش آموزان می آموزند یک تاریخ قلب شده است. ما دست استعمار انگلیس و سایر استعمارگران را در فجاج تاریخ ایران می دیدم...

این جریان همان جریانی بود که بعدها نهضت پان ایرانیسم و مبارزات ضداستعماری از آن شکل گرفت. و تا شهریور ۱۳۲۰ - که متفقین وارد تهران شدند- ادامه پیدا کرد. نخستین مبارزه ما در سطح عملی نبرد خیابانی با اشغالگران ایران در آن زمان بود ... آن دوران برای باروری اندیشه های جنبش و آوردن اندیشه های پان ایرانیستی از دل تاریخ به صحنه مبارزات اجتماعی دوران مهمی بود. در ۱۵ شهریور ۱۳۲۰ اولین نشست تشکیلاتی ما در کنار رود کرج تشکیل شد. در آن زمان نهضت ما هنوز نام پان ایرانیسم نداشت. بلکه با نام باشگاه ایراندوست مطرح می شد که هدفهای آن عبارت بود از مبارزه با استعمار، مبارزه با اشغالگران ایران، و مطالبه ی همه حقوق از دست رفته ملت بزرگ ایران.

ما در آغاز کوشندگی های گسترده یی را در سطح تئوریک داشتیم. همانند کارکردن بر روی شناخت حقوق و منافع ایران، که در طی دو سده غارت و پایمال شده بود. از جمله تجزیه ایران، غارت منابع و معادن ایران و... که یکی از مصادیق آن صنعت نفت و منابع نفتی و صنایع وابسته بود.

بدیهی است که از بین بردن این اجحافات دو بیست ساله مبارزات گسترده ی ضد استعماری را می طلبد.

ما داستان ملی شدن صنعت نفت را از دانشگاه ها آغاز کردیم. که البته بعدها گروههای دیگری هم به این نهضت پیوستند و آنرا به یک نهضت عام و همگانی برای مطالبه حقوق از دست رفته ی مردم ایران و در هم شکستن نفوذ استعماری تبدیل کردند. که بعدها منجر شد به اعلام شعار ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر ایران که از طرف مکتب پان ایرانیسم، مطرح گردید. این مکتب

بردیا نیوز: جناب پزشکپور در ۲۸ مرداد ماه چه گذشت و اساساً چرا نهضت ملی می بایست به چنین سرانجامی دچار می شد؟ در مورد جریان ۲۸ مرداد باید بگوییم که بیهوده برخی تاکید می کنند که این کودتا بود. نه. ۲۸ مرداد مسبب از پای در انداختن و در هم شکستن نهضت ملی شدن صنعت نفت نبود. بلکه مظهر و تجلی شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت بود. بدین معنی که حادثه ۲۸ مرداد سبب نبود، و نهضت چون {قبلاً} شکست خورده بود ۲۸ مرداد توانست رخ دهد. و آن زائیده ی عواملی بود که ما ابتدا بان اشاره می کردیم. آن عوامل موجبات در هم شکسته شدن نهضت ملی شد. یکی از آن عوامل نفوذ فراماسونری می بود، همانطور که قبلاً بیان کردیم. ولی برخی نمی خواهند بپذیرند. همانطور که مسولیت تجزیه سرزمین های ایرانی از همدیگر بر عهده فراماسونها بوده و است، بخشی از مسیولیت شکست نهضت ملی نیز باز می گردد به این گروه.

به هر حال شعار و عقیده ی ما در آن زمان همواره یک چیز بوده است، و آن اینکه ما میبایست سازمانهای ملی را از نفوذ فراماسونری و حزب توده پاک نگهداریم.

عامل دیگر به وقوع پیوستن ۲۸ مرداد این بود که اتحاد و یگانگی سران نهضت ملی در هم شکسته شد. در حادثه ۳۰ تیر، جبهه مخالف دولت دکتر مصدق از وی قوی تر بود، ولی چون مردم و سران نهضت یگانگی لازم را داشتند به حمایت از دکتر مصدق بیرون آمدند و در خیابانها حضور پیدا کردند. در نتیجه فردای ۳۰ تیر به تقاضای مجلس فرمان نخست وزیری دوباره به نام دکتر مصدق صادر شد. ولی در ۲۸ مرداد این تکیه گاهها و پایگاه ها از هم گسست. چون اعتماد و علاقه جامعه مبارز تبدیل شده بود به یک روحیه ی سرد و خاموش. یکی از عوامل این خاموشی نیز کارکرد سران رادیکال دولت بود. مثل تغییر نام خیابانها پس از روز ۲۵ مرداد و با پائین کشیدن مجسمه ها توسط عوامل توده یی و حذف نام شاه از دعای سحرگاهی یگانهای ارتش که در آن زمان مساوی شد با خیزش همگانی مردم علیه دولت.

بردیا نیوز: درسهای تاریخی که از آن رویدادهای تلخ میتوان گرفت از نظر حضرت عالی چیست؟

دیدگاه ما نسبت به منافع ملی ایران نبایستی دید مقطعی، محدود و سودجویانه باشد. در بررسی حقوق و منافع ملی باید، منافع غصب شده ملت ایران در دو بیست سال گذشته را هم مد نظر داشته باشیم. حزب پان ایرانیست حزبی است که نه به صورت محدود بلکه بشکلی گسترده به تامین منافع ملت ایران در سرتاسر جامعه بزرگ ایرانی اندیشیده و می اندیشد. بنابراین فعالان و کوشندگان سیاسی بویژه جوانان باید همواره منافع همه ی تیره های ایرانی را در منطقه اعم از تاجیک، آذری، کورد، ارمنی و سایر وابستگان فرهنگی ایرانزمین را مد نظر داشته باشند. و در نهایت هدف ما بایستی تامین اقتدار ملت بزرگ ایران باشد در منطقه.

گروههای فراماسونی و احزابی مانند حزب همهرهان سوسیالیست (که توسط فلاح، عامل استعماری تشکیل شده بود) برای مقابله با ملیون سازماندهی شده بود.

بار دیگر بیان می کنیم که اگر ما در آن زمان فریاد می زدیم، احقاق همه حقوق از دست رفته ملت ایران، این مبارزه تنها ناظر به مسیله نفت نبود. پس مسئله نفت تنها یکی از موارد مبارزات ما به شمار می رفت.

بردیا نیوز: آیا حزب پان ایرانیست در راستای ادامه کوشندگی های میهنی خود وارد جبهه موسوم به ملی شد؟

نه. هرگز. چون جبهه ملی تنها در یک محدوده تلاش میکرد. ولی پان ایرانیسم اگر در مبارزات ملی شرکت داشت، بر اساس یک آرمان کلی و یک هدف و برنامه وسیعی بود. این برنامه گسترده تنها به مورد نفت مربوط و محدود نمی شد، بلکه شامل همه ی حقوق ملت ایران و جامعه بزرگ ایرانی در تمامی عرصه ها میشد. افزون بر این ما یک مبارزه ضداستعماری را از همان آغاز دنبال می کردیم و این مبارزه نمی توانست همگام با دستگاه فراماسونری باشد. این مبارزه نمی توانست در ائتلاف با حزب توده باشد. این مبارزه نمی توانست در همکاری با شرکت سابق نفت باشد. این مبارزه نمی توانست حرکتهای متجاوز به ملت ایران را (که در طی ۱۵۰ سال گذشته صورت گرفته بود) در میان خود ببیند. در واقع نبرد ما با همه اینها بود و ملی کردن صنعت نفت فقط یکی از آنها.

از سویی هم در دستگاههای مربوط به جبهه ملی، فراماسونها به شدت نفوذ داشتند. از همین روی بود که شرکت در این جبهه زیاد مورد تایید ما نبود. برای نمونه دکتر بیات نخستین مدیر عامل شرکت نفت ملی شده از افراد ماسونی به شمار میرفت. و با مهندس ایرج زاده که رابط حزب توده با دولت مصدق بود (این فرد نیز ماسون به شمار می رفت). نفوذ این افراد در دولت مورد اعتراض ما بود. همچنین ما در دستگاه جبهه ملی یک حرکت رادیکال می دیدیم که هدف آن براندازی نظام وقت بود. در حالیکه ما به تصحیح و اصلاح اعتقاد داشتیم نه براندازی... پس ما میبایست در اتحادی قرار می گرفتیم که علاوه بر ملی کردن نفت در سرتاسر ایران برنامه های ملی دیگری را نیز دنبال کند.

بردیا نیوز: جهت گیری شما در آن زمان در مورد شخص دکتر مصدق چه بود؟

به هر حال شادروان مصدق یک فرد میهن خواه به شمار می رفت. ولی اینجا بحث دوتااست. یکی آنکه ما کسی را آنقدر تأیید می کنیم که منتهی بشود به کیش فرد پرستی و اینکه هر حرکتی را بخواهیم زیر لو او نام وی انجام دهیم و به اصطلاح همواره زیر عکس او باشیم. و دیگر آنکه بخواهیم حالت میانه را رعایت کنیم. پان ایرانیست ها لازم نمی دیدند که برای همکاری همواره زیر عکس فرد مشخصی بروند. از سوی دیگر ما چنین کاری را در مورد شاه نیز نمی پذیرفتیم. چنانکه عکس ایشان را نیز هیچگاه در دفاتر حزبی و نشست های رسمی نداشتیم. نه به سبب نفی وی بلکه بدین جهت که حرکاتی این چنینی را به نفع مصالح ملی کشورمان نمی دانستیم.

به نام خداوند جان و خرد

پاینده ایران

یاد و مبارزات کرد قهرمان احسان نوری پاشا

رهبر فقید رستاخیز آزادگی بخش کردستان «قیام آرات» گرامی باد

از: کریم کریم زاده

از آن هنگام که در اثر اعمال سیاست های شوم استعماری و توطئه های مشترک دشمنان ملت بزرگ ایران به منظور در هم شکستن نیرومندی و اقتدار ایران بزرگ بخش های قابل توجه از سرزمین ایرانیان در فلات ایران تحت حاکمیت جبر و زور و ظالمانه ترک های عثمانی و اعراب و تزارها قرار گرفت، پس از آن و در ادوار مختلف تاریخ قیام ها و جنبش های رهایی بخش برای در هم شکستن زنجیرهای اسارت و بردگی در مناطق گوناگون سرزمین های جدا شده از مام میهن به طور مستمر به وجود آمده و همچنان ادامه دارد، یکی از بزرگ مردان تاریخ معاصر شادروان سرلشکر احسان نوری پاشا می باشد که به مانند هزاران کرد میهن پرست و آرمان خواه علیه ظلم و ستم به پا خاسته و با رشادت و پایداری از ملیت ایران و حقوق ملی و تاریخی هم نژادان خود دفاع کرده است. زنده یاد ژنرال احسان نوری پاشا از دودمان آلی گولی (علی قلی) و از عشایر جبری در سال ۱۲۷۳ شمسی در محله آلی گولی در شهر قدیمی و تاریخی کردان گرد بدلیس (بتلیس) متولد شده و پس از سپری کردن تحصیلات دوره متوسطه در سال ۱۲۸۹ خورشیدی در دانشکده نظامی استانبول با درجه ستوان دومی با موفقیت دانشکده را به پایان رسانید، وی افسری انقلابی و مبارز بود و در سازمان ها و انجمن ها و تشکیلاتی به نام جمعیت پیشرفت کردستان فعالیت مؤثری داشته و در راه گسترش آرمان کوشنده فنا در آرمان بودند، در سال ۱۲۹۹ خورشیدی رئیس ستاد ارتش ترکیه از وی می خواهد که استانبول را ترک کند و نامبرده اجازه می خواهد به زادگاهش بدلیس برود ولی عوامل و مزدوران ضد کرد به حکومت لائیک و ضد نژاد آریایی پان ترکیست ترکیه خبر می دهند که احسان در نظر دارد به کردستان برگردد و در آن سرزمین انقلاب کند و دولت مستقل کرد را تشکیل دهد، احسان نوری پاشا از دسیسه و توطئه ترک ها آگاه می شود و به ناچار به مرکز گرجستان رفته و از آن جا راهی دیار بکر می شوند و به یاران و همزمان خود می پیوندند و نبرد و قیام ملی را هدایت ولی

در رسیدن به اهداف عالی ملی با مشکل مواجه می گردند و تنی چند از یارانش دستگیر و یا راهی مناطق دیگر می شوند و دولت ترکیه علیرغم پیمان نامه ۱۹۲۴ میلادی (۱۳۰۳ شمسی) همچنان سیاست خشن و تزویر را در پیش گرفته به ویژه آن که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی انقلاب رهایی بخش شهید راه آزادی شیخ سعید پیران با شکست مواجه می شود و آن قهرمان بزرگ ملی زنده یاد شیخ سعید پیران به همراه بیش از پنجاه و چند تن از یاران هم رزمش اسیر و به طرز فجیعی به دار آویخته شدند، احسان نوری پاشا با درک رسالت تاریخی و احساس مسئولیت دریافت و به این نتیجه رسید که برای احقاق حقوق حقه کردها جز جنگ و مبارزه راه دیگری وجود ندارد، لذا دوباره به پا خاست و قیام و خیزش ملی آرات (راهه رینی ناگری - آتش سوزان)

رضا شاه می فهمد، وی احسان نوری پاشا است. دستور می دهد وسایلش را جمع کنند و خواسته هایش را برآورده نمایند، به دنبال نافرجام ماندن جنبش آراارات دولت ترکیه به اصطلاح برای پایان بخشیدن به جنبش های ملی در سال ۱۹۳۲ میلادی (۱۳۱۰) قوانینی ضد حقوق بشر و ضد کرد تحت عنوان منطقه ممنوعه (منظور مناطق کردنشین) را به تصویب می رساند که به موجب آن قانون ظالمانه از آن تاریخ کردانی که در ترکیه زندگی می کردند، ترک کوه و ترک وحشی اسم گذاری نمودند.

رهبری و برای سازماندهی و متشکل نمودن نیروها با موافقت رهبران سایر احزاب و گروه ها حزب پان ایرانیست کردی (۱) (حزب خویبون - برادر بودن، با هم و یکی بودن) برای پاسداری در قبال تهدیدات ترک و سامی و جلب حمایت کردان با تکیه بر احساسات آن ها بنیان نهاد و در جنگ سال های ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۲۷ - ۱۹۳۰ - م) فرماندهی ارتش کردستان را در نبرد با ترکان بر عهده داشت، با کمال تأسف علیرغم رشادت و دلیری احسان نوری پاشا و یاران همزمش به جهت این که در سال ۱۳۰۸ خورشیدی دولت ضد کرد و نژادپرست ترکیه قشونی مرکب از یکصد هزار نفر سوار و پیاده نظام مجهز به وسائل نظامی پیشرفته آن دوره (تانک و توپ و هواپیما و ارابه های جنگی) به منطقه ناگری داغ (آتش سوزان) گسیل داشت و ضمن حمله های بی امان به مواضع کردها که گفتنی ها حاکی از آن است که روسیه و حکومت وقت ایران در نبرد با کردها به یاری ترکیه شتافتند و در یورش ناجوانمردانه ارتش ترکیه را هدایت و در سرکوب انقلاب آراارات (جنبش ملی ایران پرست کرد) در ترکیه با ترک ها همگامی و همکاری نمودند، پس از در هم شکستن قیام و حماسه خونین (آتش سوزان) ارتش ترکیه به نشان پیروزی بر قلعه آراارات (ناگری داغ) گوری می سازد و سنگ قبری درست می کند و بر روی آن می نویسد (مخیله کوردستان بوردا مدفون دو) یعنی رؤیای کوردستان تخیلی در این جا مدفون است و روزنامه ملیت عکس قبر و سنگ مصنوعی را در سطح وسیع منتشر نموده، به دنبال سقوط آراارات در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۸ یا نیمه اول ۱۳۰۹ خورشیدی) احسان نوری پاشا به همراه تنی چند از یاران باوفایش به عشق و مهر به ایران به مام میهن ایران زمین هجرت یا به قولی به ایران پناهنده شدند و تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی در ایران به سختی ایام را گذراندند و مدت سه چهار سال در ایران به همراه خانواده اش زندانی بودند، شنیدنی ها حاکی از آن است هنگامی که رضا شاه به صورت سرزده به زندانی که سرلشکر احسان نوری پاشا در آن زندانی بوده سر می زند، همه زندانی ها به استقبالش می شتافتند ولی احسان نوری پاشا از جا تکان نمی خورد و به رضا شاه بی اعتنا می شود، رضا شاه به او می گوید چرا به پیشواز من نیامدید و از جا بلند نشدی و به عبارت دیگر چرا به من بی احترامی می کنید؟

در سال ۱۳۲۱ شمسی احسان نوری پاشا به همراه چند تن از یارانش به منظور اعتراض به محدودیت های اعمال شده به مقامات کشوری ایران در تهران مراجعه نموده، در نتیجه با توجه به جلسه تیرماه ۱۳۲۱ خورشیدی بعضی از محدودیت ها از سروی و خانواده اش و یارانش برداشته می شود، زنده یاد احسان نوری پاشا مدت ۴۶ سال با غم و حسرت در تهران زندگی کرد و در این ایام همسر باوفایش خدیجه یاشار تا واپسین دم از وی پرستاری و یار و غم خوار شوهرش بوده،

سردار دلیر کرد در پاسخ می گوید من نیز چون تو افسرم و آن چنان که پیداست حق پناهندگی به من داده اید و مدت سه سال است خود و خانواده ام در زندان به سر می بریم،

ایران من!

ایران من ای خطه پاک وطن من
 ای از تو همه پرورش جان و تن من
 تا از سر کوی تو شدم دور به حسرت
 هوش از سر من رفته و روح از بدن من
 اما تو مپندار که هر چند شوم دور
 از طوق وفایت بدر آید ذفن من
 تازه بود از یاد تو روح و نفس من
 شیرین شود از نام تو کام و دهن من
 هم در دل من باشی، هم در نظر من
 هم در قلمم آیی، هم در سخن من
 من چون کنم از مهر تو دل چون به تو پیوست
 مهر پدر و مادر و فرزند و زن من
 من آمدم این جا که مگر فکر طیبیان
 تدبیر کند از پی رنج کهن من
 غافل که در این جا کسی آگاه نباشد
 از علت بیماری و درد و محن من
 رنج وطن است این که مرا ساخته رنجور
 آن مؤتمر و معتمد و مؤتمن من
 این درد که من دارم درمان نپذیرد
 ای راحت روح من و آرام تن من
 هر چند مناظر همه زیباست در این جا
 لیکن ندهد لذت بیت الحزن من
 اهل دلی این جا نتوان یافت که داند
 اندیشه و روحیه من فکر و فن من
 با سینه مجروح و دل خسته چه حاصل
 کز اطلس زربفت بود پیرهن من
 این جا نروم از پی گلگشت و تماشا
 کان جاست گل و لاله و سرو و سمن من
 گر وارهم از رنج، بود کز پی خدمت
 توفیق دهد بار دگر ذوالمنن من
 و رزان که بمیرم به جز این نیست دعایم:
 «پاینده و جاوید بماند وطن من»

احسان نوری پاشا مورد احترام و توجه کردها و ایران پرستان بوده و شادروان ملا مصطفی بارزانی (بارزانی بزرگ) علاقه و عنایت ویژه ای به وی داشته و شنیده ها حاکی از آن است که پس از قرارداد الجزایر در سال ۱۳۵۴ شمسی، بارزانی بزرگ با وی ملاقات و تماس هایی داشته، سرانجام در نیمه دوم اسفند ۱۳۵۴ شمسی به صورت مشکوک در حالی که در پیاده رو بوده موتورسیکلتی با وی برخورد و پس از هفده روز بستری شدن در بیمارستان در تاریخ ۱۳۵۵/۱/۵ شمسی شادروان احسان نوری پاشا فرزند نوری این سردار بزرگ میهن وفات نمودند و نحوه برخورد فیزیکی و تصادف با موتورسیکلت به نظر حالت تصنعی داشته و هنوز هم موضوع در هاله ای از ابهام قرار دارد و هرگز به صورت جدی حقیقت یابی نشده و پیکر این مرد توانمند و بزرگ در گورستان بهشت زهراي تهران در قطعه ۹ ردیف ۵۸ شماره ۱۲ در دل خاک وطن مقدسش ایران (تهران) به خاک سپرده شد و همسر بزرگوارش خدیجه یاشار پس از ده سال از وفات آن بزرگوار به رحمت ایزدی پیوست.

روزگاری احسان نوری پاشا لرزه و ترس بر چکمه پوشان و نیزه داران ترکیه انداخته بود که به جاست نام و یادش را گرامی بداریم، زنده یاد احسان نوری پاشا دارای تألیفاتی می باشد از جمله «جنبش ملی کرد در ترکیه» - «انقلاب آتشین» و «زندگانی ام» که به زبان کوردی نوشته شده و درباره تاریخ نژاد کرد به زبان فارسی در سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳۴ خورشیدی) که در چاپخانه سپهر به چاپ رسیده وی دارای اشعاری میهن پرستانه با سوز و گداز است و در سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۳۰ - ۱۳۳۲) هفته نامه ای به نام کوردستان را منتشر نموده است ولی با توجه به عظمت اندیشه های آن مرد بزرگ و علیرغم این که زنده یاد استاد محمد جمیل بندی روزیانی زندگی نامه وی را منتشر کرده است، بدینوسیله از محققین و نویسندگان و مورخین تقاضا می شود در صورت دسترسی به آثار و مبارزات آن دلیر مرد با یک حرکت توجیهی آگاهی بخش نسبت به انتشار کوشش ها و مبارزات وی برای ثبت در تاریخ اقدام نمایند. در این راستا جا دارد از نویسندگان و محققین آقایان محمد رئوف توکلی و کاوه بیات و دیگران سپاسگزاری نمایم و یاد و خاطره آن ابرمرد ایرانی نژاد را هرگز فراموش نکنیم.

یاد و مبارزات قهرمان جاوید سرلشکر احسان نوری پاشا گرامی و گرامی تر باد.

پاینده ایران

سردشت: کریم کریم زاده

۱۳۸۴ / ۱۲ / ۲۵ خورشیدی

اعلامیه ی جهانی حقوق بشر

اعلامیه ای که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ (۱۹ آذر ۱۳۲۷) تصویب کرد و از کلیه کشورهای عضو سازمان دعوت کرد که متن آن را منتشر کنند، و موجبات پخش و انتشار و تفسیر آن را، مخصوصاً در مدارس و مؤسسات تربیتی، فراهم سازند. اساس این اعلامیه، که به تصدیق دولت ایران نیز رسیده است. همان اعلامیه حقوق بشر است که در مقدمه قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه گنجانده شده. اعلامیه جهانی حقوق بشر شامل یک مقدمه و سی ماده به این شرح است:

مقدمه:

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می دهد، از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است، از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد، از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین الملل را مورد تشویق قرار داد، از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند، از آنجا که دولتهای عضو متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادی های اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تأمین کنند، از آنجا که حسن تفاهم مشترک نسبت به این حقوق و آزادبها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد، مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می کند تا جمیع افراد و کلیه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادی ها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آنها می باشند، تأمین گردد.

اصل اول: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید با یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

اصل دوم:

۱) هر کس میتواند بدون هیچ تمایز - خصوصاً از حیث رنگ، جنس، نژاد، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده ی دیگر و همچنین ملیت و وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه ی آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است بهره مند گردد.

۲) به علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی که شخص به آن تعلق دارد. خواه این کشور مستقل، تحت قیومیت یا خود مختار بوده و یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

اصل سوم: هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

اصل چهارم: احدی را نمی توان در بردگی نگاه داشت و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است.

اصل پنجم: احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه یا خلاف انسانیت و شئون انسانی یا موهن باشد.

اصل ششم: هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.

اصل هفتم: همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسویه از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و هر تحریکی که برای اعمال چنین تبعیضی انجام شود از حمایت قانون برخوردار شوند.

اصل هشتم: در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار دهد و آن حقوق به وسیله ی قانون اساسی و یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هر کس حق رجوع موثر به محاکم ملی صالحه را دارد.

اصل نهم: احدی را نمی توان خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید نمود.

اصل دهم: هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش بوسیله ی دادگاه مستقل و بی طرف، منصفانه و علناً رسیدگی

اصل هفدهم:

- (۱) هر کس منفرداً یا بطور دسته جمعی حق مالکیت دارد .
 (۲) احدی را نمی توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود .

اصل هیجدهم: هر کس حق دارد که از آزادی فکر ، وجدان و مذهب بهره مند شود . این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و نیز متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان میباشد و همچنین شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است . هر کس میتواند از این حقوق منفرداً یا اجتماعاً و به طور خصوصی یا عمومی برخوردار شود .

اصل نوزدهم: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آنست که از داشت عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد .

اصل بیستم:

(۱) هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیتهای مسالمت آمیز تشکیل دهد .

(۲) هیچکس را نمیتوان مجبور به شرکت در اجتماعی کرد .

اصل بیست و یکم:

(۱) هر کس حق دارد در اداره ی امور عمومی کشور خود ، خواه مستقیماً و خواه از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید .

(۲) هر کس حق دارد با تساوی شرایط به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید .

(۳) اساس و منشاء قدرت حکومت اراده ی مردم است . این اراده باید به وسیله ی انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و بطور ادواری صورت پذیرد . انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رای مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رای را تضمین نماید .

اصل بیست و دوم: هر کس به عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است بوسیله ی مساعی ملی و همکاری بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه ی مقام و نمو آزادانه ی شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور بدست آورد .

اصل بیست و سوم:

(۱) هر کس حق دارد کار کند ، کار خود را آزادانه انتخاب نماید ، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خود خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد .

(۲) همه حق دارند بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت کنند .

شود و چنین دادگاهی درباره ی حقوق و الزامات او و یا هر اتهام جزائی که به او وارد شده باشد تصمیم بگیرد .

اصل یازدهم:

(۱) هر کس که به بزهکاری متهم شده باشد بی گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که کلیه تضمین های لازم جهت دفاع او تامین شده باشد ، تقصیر او قانوناً محرز گردد .

(۲) هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب ، آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است محکوم نخواهد شد . به همین طریق هیچ مجازاتی شدید تر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق میگرفت در باره ی احدی اجرا نخواهد شد .

اصل دوازدهم: احدی در زندگی خصوصی ، امور خانوادگی ، اقامتگاه یا مکاتبات خود ، نباید مورد مداخله های خود سرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد . هر کس حق دارد در مقابل اینگونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد .

اصل سیزدهم:

(۱) هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب کند .

(۲) هر کس حق دارد هر کشوری از جمله کشور خود را ترک کند یا به آن بازگردد .

اصل چهاردهم:

(۱) هر کس حق دارد در مقابل شکنجه ، آزار و تعقیب پناهگاهی جستجو کند و در کشورهای دیگر پناه گزیند .

(۲) در مواردی که تعقیب واقعاً مبتنی به جرم عمومی و غیر سیاسی یا رفتارهایی مغایر با اصول و مقاصد ملل متحد باشد نمیتوان از این حق استفاده کرد .

اصل پانزدهم:

(۱) هر کس حق دارد که دارای تابعیت باشد .

(۲) احدی را نمی توان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد .

اصل شانزدهم:

(۱) هر زن و مرد بالنی حق دارند بدون هیچگونه محدودیت از نظر نژاد ، ملیت ، تابعیت یا مذهب با یکدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند . در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن ، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی می باشند .

(۳) ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد

واقع شود.

اصل بیست و هفتم :

(۱) هر کس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند ، از فنون و هنر ها بهره گیرد و در پیشرفت علمی و فوائد آن سهیم باشد .

(۲) هر کس حق دارد از حمایت منافع مادی و معنوی آثار علمی ، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود .

اصل بیست و هشتم : هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی ، حقوق و آزادی هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کند و آنها را به مورد اجرا گذارد .

اصل بیست و نهم :

(۱) هر کس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر کند .

(۲) هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی های خود فقط تابع محدودیت هایی است که به وسیله قانون و منحصرأ به منظور تامین ، شناسایی و مراعات حقوق و آزادی های دیگران و برای رعایت صحیح مقتضیات اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در شرایط یک جامعه ی دموکراتیک وضع گردیده است .

اصل سی ام : هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولت ، جمعیت یا فردی باشد که به موجب آن بتوانند هر یک از حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه را از بین ببرند یا در راه آن فعالیت نمایند.

نشانی ما در شبکه جهانی اینترنت:

www.paniranist.org

نشانی دفتر شمال کالیفرنیا در شبکه جهانی اینترنت:

www.paniranism.org

سایت یاران ما در سوئد:

www.paniranist.com

با حزب پان ایرانیست از طریق پست الکترونیک با

نشانی های زیر مکاتبه فرمایید:

akhgar@hafez.net

dr_sohrab_zangeneh@yahoo.com

دفتر اروپایی حزب پان ایرانیست (مرکز هلند):

paniranist@parsimail.com

تلفکس دبیر کل حزب پان ایرانیست:

۰۲۱ - ۸۸۰۷۴۹۵۳

تلفکس قائم مقام دبیر کل حزب پان ایرانیست:

۰۲۱ - ۸۸۳۶۳۹۱۸

(۳) هر کس که کار می کند به مزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تامین کند و آنرا در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی تکمیل نماید .

(۴) هر کس حق دارد برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد یا در اتحادیه ها شرکت کند .

اصل بیست و چهارم : هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد و به خصوص به محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی های ادواری با اخذ حقوق ذیحق میباشد .

اصل بیست و پنجم :

(۱) هر کس حق دارد که سطح زندگانی او ، سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبتهای پزشکی و خدمات لازم اجتماعی تامین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری ، بیماری ، نقص اعضاء ، بیوگی ، پیری یا تمام موارد دیگری که به عللی خارج از اراده ی انسان وسایل امرار معاش از دست رفته باشد ، از شرایط آبرومندانه ی زندگی برخوردار شود .

(۲) مادران و کودکان حق دارند از کمک و مراقبت مخصوصی بهره مند شوند . کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند ، حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند .

اصل بیست و ششم :

(۱) هر کس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود . آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید رایگان باشد . آموزش ابتدایی اجباری است . آموزش حرفه ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط تساوی کامل به روی همه باز باشد تا همه بنا به استعداد خود بتوانند از آن بهره گیرند .

(۲) آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر فرد را به حد کمال رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادی های بشر را تقویت کند . آموزش و پرورش باید حس تفاهم ، گذشت و احترام به عقیده ی مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه ی فعالیتهای ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل نماید .

(۳) پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند .

وقتی تو می گویی وطن!

سروده ای از: مصطفی بادکوبه ای (امید)

گویی شکست شیر را از موش باور می کنم
وان دیده مبهوت را با خون دل تر می کنم
من نیز رقص مرگ را با او به دفتر می کنم
با تخت جمشید کهن من عمر را سر می کنم
من کی نژاد عشق با تازی برابر می کنم
من یادم قتل نفس با الله اکبر می کنم
من گریه بر فردوسی آن پیر دلاور می کنم
من جان فدای کیش آن یکتا پیمبر می کنم
من آیه های عشق را مستانه از بر می کنم
من یادی از حمام خون در تل زعفران می کنم
من رخت روشن بر تن گلگون کشور می کنم
من تاج را تقدیم آن بانوی برتر می کنم
من کیش مهر و عفو را تقدیم داور می کنم
من با عدالتخواهیم یادی ز حیدر می کنم
من با سرود عاشقی آن را معطر می کنم
من کی گل «امید» را نشکفته پرپر می کنم!؟

وقتی تو می گویی وطن من خاک بر سر می کنم
وقتی تو می گویی وطن یکباره خشکم می زند
وقتی تو می گویی وطن بر خویش می لرزد قلم
بی کوروش و بی تهمتن با ما چه گویی از وطن
وقتی تو می گویی وطن بوی فلسطین می دهی
وقتی تو می گویی وطن از چفیه ات خون می چکد
وقتی تو می گویی وطن شهنامه پرپر می شود
بی نام زرتشت مهین ایران و ایرانی مبین
خون اوستا در رگ فرهنگ ایران می دود
وقتی تو می گویی وطن خون است و خشم و خودکشی
ایران تو یعنی لباس تیره ی عباسیان
ایران تو با نام دین زن را به زندان می کشد
ایران تو شهر قصاص و سنگسار و دارهاست
تاریخ ایران تو را شمشیر تازی می سترد
ایران تو می ترسد از بانگ نوای نای و نی
وقتی تو می گویی وطن یعنی دیار یأس و غم

لیبرال دموکراسی یا دموکراسی لیبرالیستی

از: آذرباد

اما منظور از طرح این عنوان، آن نیست که مفهوم دموکراسی را بالمره نفی کنیم بلکه هدف آن است که این موضوع از جهات مختلف مورد کنکاش قرار گیرد و جنبه های مثبت و منفی آن نقد و بررسی گردد.

در فرازهای بالا به عبارت «شعارهای خام دموکراسی» اشاره شد منظور از آن، تأکید بر لفظ دموکراسی توسط افرادی است که به شیوه مد روز فقط معنای تحت الفظی این واژه یعنی «حکومت مردم» را از آن ارائه می کنند و تحت تأثیر القانات عامیانه اشخاصی هستند که فیلسوف مآبانه به تکرار موهومات کلاسیک می پردازند بدون این که به ابزار حصول و وصل مفاهیم کلی بیندیشند و به تحلیل کلیات توجهی داشته باشند. واژه دموکراسی و اصولاً بسیاری از واژگان سیاسی در حد یک صفت یا یک حالت از یک چیز مشخص نیست که آن را معادل یک کلمه عامیانه تلقی کرد مانند نوعی کفش و لباس مد روز نیست که آدمی بخواهد و بتواند از آن کفش و لباس در جهت ارضای تمایلات مدپرستی خود استفاده کند و به به و چه چه دیگران را برای سلیقه زیباپسندانه خویش برانگیزد و نظر اطرافیان ظاهربین را به زرق و برق آن ها جلب نماید. این گونه واژه ها، واژه های تخصصی است. انسان باید بداند همان گونه که ما مثلاً از یک «دیفرانسیل» یا یک «موتور» آن مقدار می دانیم که فقط شکل ظاهری آن ها را می شناسیم و از نحوه کارکرد آن ها و چگونگی ارتباطشان با سایر سیستم ها در حد یک مکانیک آشنایی و آگاهی نداریم با این حال در صورت بروز اشکالی در آن ها اگر پیچ گوشتی و انبر دستی به دست بگیریم و بخواهیم برای برطرف کردن اشکال اقدام کنیم ممکن است که نه! قطعاً نه تنها کاری از پیش نخواهیم برد بلکه موجبات بروز اشکالات دیگری را هم فراهم خواهیم کرد. تمامی موضوعات و مقولات فنی و تخصصی همین وضعیت را دارند بازی کردن با واژه های سیاسی بدون پژوهش و بررسی و بدون توجه به جنبه های گوناگون آن ها و نحوه ارتباط آن ها با سیستم های سیاسی دیگر در جوامعی که به شیوه توتالیترالیستی اداره می شوند که متضمن ممنوع داشتن آزادی بیان و مطبوعات و احزاب می باشند مانند آن است که انسان ناآشنا با یک سیستم برقی، ناشیانه بازی کند و طبیعی است که خطر برق گرفتگی هر لحظه او را تهدید خواهد نمود. در این جا نیز این نوع بازی کردن با واژه های تخصصی، اگر شخص را با گرفتاری ها مواجه نکند و اگر جامعه را در مسیر انحطاط و قهقرا سوق ندهد دست کم نوعی هرج و مرج و سردرگمی را به جامعه تحمیل می نماید و چنین بوده است وضعیت سیاسی جامعه ما و جنبش ها و تحریکات زودرس و زود هنگامی که طی دهه های گذشته بر ملت ما تحمیل شده است.

«ادامه دارد...»

مسلم است که در غرب «لیبرال دموکراسی» حکومت نمی کند بلکه سرمایه داری جهانی است که حکومت با شیوه ها و عناوین «لیبرال دموکراسی» یا «سوسیال دموکراتیک» را در خدمت خود دارد. خدمت بزرگ «لیبرال دموکراسی» به جهان بشریت فقط آگاهی دادن و بیداری بخشی به ملت ها و توده های ستمدیده است و این خود خدمت بسیار بزرگی است و در خور ستایش و بزرگداشت! اما فطرت و طبیعت بشر از یک سو و سرشت چالش برانگیز «لیبرالیسم - دموکراسی» از سوی دیگر ایجاب نمی کند که حاکمیت «لیبرالیسم - دموکراسی» - اگر سالم و متعادل باشد - بتواند استمرار پیدا کند. «لیبرال - دموکراسی» در زیباترین شکلش - اگر سالم باشد - یک روز بیشتر دوام نمی آورد مگر اینکه تغییر ماهیت دهد در آن صورت هم خدا می داند که از هزارتوی آن «تغییر» چه موجود عجیب الخلقه ای متولد خواهد شد.

با فرض این که تغییر ماهیت ندهد حکومت به شکل «موبوکراسی» در خواهد آمد بنابراین یک روز بعد از دموکراسی لیبرال یا نطفه یک دیکتاتوری خشن منعقد می گردد و یا «موبوکراسی» تولد خواهد یافت و پس از آن سال ها به طول خواهد انجامید که جامعه روال طبیعی خود را بازیابد.

اما «موبوکراسی» یعنی فرمانروایی نادانان و مردم کوچک و بازار و عوام الناس، حکومت افراد نالایق و ناآگاه، حاکمیت اوباش بی نظم و غوغا طلب. افلاطون این نوع حکومت را محصول شعارهای خام دموکراسی دانسته و به شدت آن را نکوهش می کند. «... (۱) همچنین هرودوت در کتاب تاریخ خود در حکایتی که از مشاوره هفت نفر ایرانی برای تشخیص این که چه نوع حکومت برای ایران بهتر است نامی از آن برده ضمن انتقاد از دموکراسی می نویسد: «دموکراسی اگر چه تمام مردم را در پیشگاه قانون مساوی می داند ولی عیبش این است که به سهولت ممکن است به «موبوکراسی» یا حکومت رجاله و عوام و قیادت جهال تنزل یابد یعنی حکومتی که در آن مردمان حقیر و بی اطلاع و نالایق مصدر کار باشند و مسلماً حکومت افراد برجسته و باهوش و صاحب غریزه و استعداد بر حکومت نادانان ترجیح دارد...»

در آثار لنین و تروتسکی و سایر نویسندگان کمونیسم نیز به واژه کمیته ایسم «comiteisme» برخورد می کنیم که مراد از آن کمیسیون بازی های معمول در شیوه های دموکراتیک می باشد که با برگزاری نشست های طولانی باعث کندی جریان امور و موجب تعویق و تأخیر در انجام کارهای لازم می شود و لنین این نوع کمیسیون بازی را یکی از نقاط ضعف دموکراسی دانسته و به شدت بدان حمله می کند و این همان چیزی است که در اصطلاحات و محاورات عمومی ما با عبارت معترضانه «نشستند و گفتند و برخاستند» تعبیر می شود.

مشروع در لباس مشروطه

از: شاهین زینعلی

را با مشروطه و مشروع به صورت کاملاً شفاف مشخص کند و در این میان سخن گفتن از آشتی میان این آب و آتش، چنین نیست جز آب در هاون عرصه سیاسی ایران کوبیدن؛ و نه تنها گرهی از مشکلات جامعه ایران باز نمی کند، بلکه تجربه تاریخی نشان داده است که خود بزرگ ترین گره بر دست و پای جنبش دموکراسی خواهی و استقرار حاکمیت ملت در ایران است.

پاینده ایران

یکصد سال از آغاز جنبش مشروطه خواهی در ایران گذشت و ما همچنان در کشور و در بین نیروهای فعال در عرصه سیاسی ایران شاهد جدال بی امان «مشروطه» و «مشروع» هستیم.

در سالروز پیروزی مقطعی این جنبش، دو همایش عمده در کشور از سوی برخی چهره های وابسته به حاکمیت فرقه ای برگزار شد که در ظاهر حاکی از نوع نگاه متفاوت برخی از جریان های درونی حاکمیت به مقوله جنبش مشروطه در ایران بود. همایش اول از سوی سنت گرایان حاکمیت فرقه ای در ساختمان جدید مجلس در بهارستان برگزار شد. با نگاهی گذرا به متن سخنرانی های سخنرانان این همایش کاملاً هویدا بود که دید آنان کاملاً مشروع خواهانه است. آنان با صراحت تمام، روشنفکران و مشروطه طلبان واقعی را تخطئه کرده و «روحانیت» را محور اصلی جنبش دانسته و نقش روشنفکران را در این میان تنها منحرف کردن جریان، از آرمان های اصیل خود، که همانا اجرای کامل احکام اسلامی می باشد، معرفی کردند.

در همایش دیگر اما اصلاح طلبان حکومتی سعی داشتند از اردوگاه «مشروطه» سخن بگویند و خود را هوادار مشروطه معرفی کرده و تا جایی پیش رفتند که اصلاح طلبی خود ساخته شان را همان مشروطه خواهی جلوه دادند.

گروه اول دارای خط فکری کاملاً مشخصی است و با توجه به موضع گیری ها و بیان نظرات در مورد مسائل مختلف، هر شخصی که آشنایی اجمالی با نقطه نظرات آنان دارد، تکلیف خود را نیز می داند و می تواند به راحتی نسبت خود را با آنان تعریف کند. اما برگزاری همایش از طرف گروه دوم، نکته ای را مشخص می کند که یکی از ریشه ای ترین موانع جامعه ایران در راه دستیابی به دموکراسی است. اصلاح طلبان حکومتی که به لحاظ نظری متولی جریان روشنفکری دینی در ایران نیز محسوب می شوند در بیان نظراتشان با اینکه خود را «مشروطه خواه» جلوه می دهند اما از فحوای کلام و نظراتشان (وحتی عملکردشان به هنگام در دست داشتن قدرت سیاسی) به خوبی آشکار است که بیش از اینکه به مشروطه وفادار باشند، در باطن دلبسته مشروع اندو مشروطه طلبی آنان در چهارچوب مشروع می گنجد. از دید آنان مشروطه در ایران صرفاً در ارتباط با مشروع است که رسمیت می یابد و سخن گفتن از مشروطه بدون مشروع را بر نمی تابند و در این خصوص تا جایی پیش رفتند که در همایش مذکور یکی از سخنرانان، با صراحت اعلام کرد: «جمهوری اسلامی می خواهیم». شاید بتوان گفت که جنگ صدساله بین مشروطه و مشروع در ایران حتی درون ذهنیت برخی افراد نیز حضور جدی دارد. در شرایط کنونی جامعه ایران و با توجه به مسائل بین المللی و آغاز وزیدن نسیم تحول، به راستی چاره اینست که هر شخص و جریانی نسبت خود

وطن من

ای خطه ایران مهین، ای وطن من
 ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
 ای عاصمه دنیی آباد که شد باز
 آشفته کنارت چو دل پر حزن من
 دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست
 ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
 بس خار مصیبت که خلد دل را برپای
 بی روی تو، ای تازه شکفته چمن من
 ای بار خدای من، گر بی تو زیم باز
 افرشته من گردد چون اهرمن من
 تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن
 هرگز نشود خالی از دل محن من
 از رنج تو لاغر شده ام چونان کز من
 تا بر نشود ناله نبینی بدن من
 دردا و دریغا که چنان گشتی بی برگ
 کز بافته خویش نداری کفن من
 بسیار سخن گفتم در تعزیت تو
 آوخ که نگریند کس را سخن من
 و آن گاه نیوشند سخن های مرا خلق
 کز خون من آغشته شود پیرهن من
 و امروز همی گویم با محنت بسیار
 دردا و دریغا، وطن من، وطن من
 محمد تقی، بهار (ملک الشعراء)

اشاره: در شماره قبل نشریه، بخش دوم کتاب «سال های تصمیم» نوشته مورخ و نویسنده معروف آلمان اسوالد اشپینگلر را درج کردیم. اینک بخش سوم آن را در معرض مطالعه و بررسی خوانندگان ارجمند قرار می دهیم.

۲- ترس از واقعیت - راسیونالیسم و رومانسیسم

نشانه و نتیجه هول و هراس است. خوش بینی و امید مردم امروز نتیجه همین ترس و بزدلی شهرنشینان است. بر اساس همین بزدلی و ترس است که اینقدر قیل و قال خوش بینی راه می اندازند. شهرنشینان دیگر طاقت این که عالم واقع را آن طور که هست ببینند ندارند تصورات واهی خود را در باب آینده به جای امور مسلمه و واقع می گذارند. لیکن می دانیم که تا به حال تاریخ اعتنایی به آرزوهای آدمی نکرده. دنیای پرارزش بچه ها و جهان پر از صلح و داد بزرگ ها و بهشت برین کارگران همه در ردیف این گونه تصورات واهی است.

گرچه ما بر وقایع آینده دست نداریم لیکن چون شکل عمومی وقایع آینده و پیشرفت و جریان امور مسلمه را می توان از راه مقایسه با تمدن های گذشته دریافت، همین قدر معلوم است که نیروهای محرک آینده نیز غیر از نیروهای محرکه گذشته نیست. این نیروها همیشه عبارت بوده اند از قوی ترین اراده - سالم ترین غریزه - سالم ترین نژاد - و خواست تملک و توانایی و امثال آن ار این که بگذریم در زیر و زبر این محرکات واقعی تاریخ، اوهای چند درآمد و رفت است. این اوهای تصوراتی بی تأثیر و اشباحی دلدپذیر خواهند بود که عبارتند از عدالت، سعادت و صلح!

از قرن ۱۶ به این طرف بر این وضع اشکال دیگری افزوده شده و آن این که اکثر دیگر نمی توانند بر جریان احاطه داشته باشند زیرا که جریان وقایع روز به روز پر موج تر و عقده امور پیچیده تر می گردد. بر وضع اقتصاد و سیاست جهانتگیر امروز احاطه مشکل است حتی مسیر آن را کمتر کسی می بیند. احاطه بر آن که جای خود دارد!

سیاستمداران واقعی روز به روز نادرتر می شوند غالب اموری که در تاریخ چند قرن اخیر، مردان کم اطلاع و سیاستمداران احساسات باز می خواستند انجام دهند جریان واقعی تاریخ نبوده و موفقیت آن ها مرهون شانس و اتفاق بوده است نه روشن بینی و پختگی.

لیکن این سیاستمداران لاقبل به اقوامی که غرایز آن ها ایشان را روی کار آورده بود و نکه می داشت اطمینان

خوف و هراس عمومی که انسان همیشه در برابر واقعیات دارد بر این اشکالات افزوده است ما مردمان رنگ پریده همه بیمناک هستیم. لیکن به ندرت به آن توجه می کنیم. بعضی نیز صاحب آن رشد و پختگی نیستند که این بیم درونی را درست تعبیر و تفسیر کنند. این گونه ضعف و سستی روحی خاصه مردم آخرین مراحل تمدن های عالی است که در شهرها جمع می شوند و از زندگی دهقانی یعنی از دامان خاک که مادر همه ماست دور گشته و در نتیجه دیگر نمی توانند سرنوشت را که آدم طبیعی و روستایی ادراک می کند ادراک کنند. دیگر نمی توانند گذشت زمان و مرگ را آن گونه که انسان طبیعی ادراک می کند ادراک کنند. انسان امروز از اندازه بیرون به اندیشه دیروز و فردا فرو رفته به وضعی که دیگر نمی تواند چیزهایی را که هم اکنون رخ می دهد و باید ببیند تحمل کند. سیر غیر قابل تغییر روزگار را نمی بیند، تصادف بی معنی و بی هدف را نمی بیند، جریان واقعی تاریخ را که با امواج بیرحم خود بر قرون و اعصار می گذرد نمی بیند و حس نمی کند. همان امواجی که در پیرامون هر فردی و دورادور زندگی کوچک و ناچیز او در تلاطم است همان امواج زمان و مکان که آدم بسیار بسیار کوچک و ناتوان بدون چون و چرا در نقطه معینی در آن متولد می شود. این است اموری که آدم می خواهد فراموش کند و می خواهد نبوده و ندیده بینگارد. آدم کوچک از جریان تاریخ بیرون می رود و به عالم گوشه گیری و تنهایی فرار می کند و در نظام های عقلی خود که کوچک ترین ارتباط به عالم واقع و با این جهان ندارد می گریزد. به جهان عقیده و ایمان یعنی انتحار پناه می برد و عمل مضحک کبک را انجام می دهد. سر خویش را در امیدها و آرزوهای خود و در خوش بینی تخیلی و پر از وحشت و جبن فرو می برد. نتیجه این وضع چنین قیاس مضحکی است که دنیا همین است که می بینی لیکن چون چنین نباید باشد پس واقعاً طور دیگر است.

آن که در شب تاریک با تنهایی در جنگل آواز می خواند یقین از شدت ترس آواز می خواند و این آوازه خوانی یقین

است؟ عوارض «راسیونالیسم» همان کبر و غرور عقول روشنفکران است که ایشان را از وضع طبیعی خود (هرگاه آن‌ها را با دهقانان مقایسه کنیم) ریشه کن کرده و دیگر به واسطه غرایز نیرومند و پرجاذبه اداره نمی‌شوند. عوارض راسیونالیسم عبارت از عقول روشنفکرانی است که بر افکار پرشور و شاداب و احساسات گرم و پر خون گذشتگان و بر عرفان نسل‌های گذشته دهقانی به دیده حقارت می‌نگرند. عوارض دیگر آن پیدایش دوره ایست که در آن هر کس می‌تواند بخواند و بنویسد. از همین لحاظ نیز می‌خواهد دخالت در معقولات کند و هر جا اظهار نظر نماید و تصور می‌کند که بهتر از دیگران می‌فهمد. یک چنین عقلی تخته بند مفاهیمی است بی آن که فهمی و تصویری از آن داشته باشد و در چنگال اصطلاحاتی است که راهزن احساسات طبیعی و اجتماعی و غرایز سالم انسانی می‌باشد. یعنی در چنگال خدایان تازه این عصر. همین عقل سالم است که هر دم زبان به انتقاد دراز می‌کند و انگشت ایراد بر دنیا و مافیها می‌گذارد. مثلاً می‌گوید این دنیا به درد نمی‌خورد. ما دنیای دیگری و بهتری می‌توانیم بسازیم و طرح بهتری برای دنیا دراندازیم!! و برای کسانی که از این عقل ذره‌ای بهره دارند هیچ امری آسان‌تر از این نیست که پشت سر هم برنامه سازند و طرح بریزند. معلوم است به نظر این عقلا! این طرح‌ها و این برنامه‌ها هم بعداً خود به خود و صاف و ساده تحقق پیدا خواهد کرد و به منصفه عمل در خواهد آمد. چنین حالی را اجازه بدهید موقتاً «پیشرفت و ترقی عالم انسان» بنامیم. به عقیده این عقلا چون عنوان موجود است معنون هم موجود است چون اسمی موجود است پس صاحب اسم هم واقعیت دارد. چه اشتباهی بزرگ! هر کس در این امر شبهه کند در نظر این عقلا «تنک فکر» و مرتجع و ملحد و بیشتر از همه چیز، آدمی است بدون خصلت دموکراسی. باید چنین آدمی را به نظر ایشان از میان برداشت!

به این ترتیب هول و هراس را که هر موجود زنده‌ای در برابر عالم واقع دارد به وسیله غرور و نخوتی که از خصایص «عقل همه چیز دان» است از میان می‌برند و از جلوه و اظهار آن جلوگیری می‌کنند یعنی هراس از عالم واقع را به وسیله وهم و بلند پروازی از میان می‌برند. به وسیله کدام بلند پروازی، همان بلند پروازی که در نتیجه جهل از مسائل زندگی و در نتیجه فقر روحی و در نتیجه عدم واقع بینی

داشتند. امروز این غریزه قومی نیز به حدی ضعیف گشته و انتقاد لفظی پرهیاهو که از نادانی و سکون و رکود خاطر مربوط به آن سرچشمه گرفته به حدی قوت گرفته که کم کم اقوام را به خطر دیگری مواجه می‌کند و آن خطر این است که سیاستمداران واقعی نیز که سابقاً از روی طبع و غریزه اجتماعی روی کار می‌آمدند نتوانند اموری را که باید انجام دهند واقعاً انجام دهند. امروز ممکن است مخالفت متظاهرين به سواد و قلم که نظر خود را نظر قوم می‌دانند و خیال می‌کنند که همه چیز را بهتر از دیگران می‌فهمند نگذارند که سیاستمداران پخته و کاردانی با حس طبیعی به پیروی غریزه سیاسی خود، موفق شوند. فریدریش کبیر پادشاه پروس یکی از این انتصابات سودمند طبیعی بود که با غریزه سیاسی وظایف اجتماعی و ملی خود را انجام می‌داد لیکن نمونه بارزی که مدام مورد انتقاد سیاست‌بازان بود هیکل بیسمارک است که نمی‌توانست اموری را که باید انجام بدهد انجام دهد.

فقط نسل‌های بعدی می‌توانند عظمت و خدمات این رهنمایان را قدردانی کنند. شاید آن‌ها هم درست از عهده شکر آن‌ها برنمایند. از قدردانی معاصرین صرف‌نظر می‌کنیم همانقدر کافی است که معاصرین به ناشکری و نمک‌ناشناسی خود اکتفا کنند و به اقدامات مخالف و خنثی کننده نپردازند. آلمان‌ها در این گونه حق‌ناشناسی دست‌گریبی دارند. کارهای مهم و خلاق را کوچک می‌کنند و این کارها را مدام هدف سهام انتقاد قرار می‌دهند تا به جایی که کم کم نتیجه آن خنثی می‌شود.

تجارب تاریخی و نیروی آداب و سنن چنانکه در حیات سیاسی انگلستان موجود است در آلمان‌ها وجود ندارد. این‌ها را می‌توان قوم شعر او حکما خواند که کم کم به صورت قومی «وراج» و انقلابی در می‌آیند هر سیاستمدار واقعی در میان آن‌ها گمنام است و این نتیجه ترس و بزدلی و بی‌اطلاعی از معاصرین است و هرگاه همین لطیفه را دربانند باید غیر از «ایده آلیست» چیز دیگری هم باشند و خصایص دیگری هم داشته باشند. ما هنوز در عصر «راسیونالیسم» یعنی عصر پیروی از مکتب عقل محض هستیم، همان عصری که در قرن هجده شروع شد و در قرن بیستم به سرعت هرچه تمام‌تر خاتمه می‌یابد. ما همه آفریده این مذهب هستیم چه بدانیم چه ندانیم چه بخواهیم چه نخواهیم. این کلمه و کلمه عقل‌زبانزد همه است. لیکن کی می‌داند که شروط این کلمه چیست و عوارض آن کدام

می بندد. تجزیه می کند و ترکیب می نماید. لیکن آستنی و زایش کار آن نیست زیرا که این فقط از عهده زندگی بر می آید و کار زنده هاست. ازین جهت نیز کار عقل و کار مذهب آن تصنعی است، هیجان است و بی روح. همین که بازندگی مصادف و مصادم شد می کشد و از هم می پاشد. همه این نظام ها و تشکیلات در روی کاغذ ایجاد شده و از روی «روش» و «متد» درست شده است و بنابراین همین نیز بی معنی است و فقط موجوداتی است کاغذی.

این وضع در زمان روسو و کانت با فلسفه بافی و گمراهی در کلیات شروع شد و در قرن نوزدهم به نظام های علمی که به وسیله روش علوم طبیعی و مخصوصاً به وسیله روش داروین پرداخته شده بود منتهی گردید. سپس به صورت علم الاجتماع و علم الاقتصاد و تاریخ نویسی بنا بر روش های مادی در آمد. بالأخره در قرن بیستم در رمان هایی که برای تحریک مردم و تحریکات بخصوصی نوشته می شد جلوه گر شد و در برنامه های احزاب پی خود را گم کرد. لیکن اشتباه نشود که «ایده آلیسم» و «ماتریالیسم» هر دو متساویاً از عوارض همان مذهب عقل است. هم کانت پیرو مذهب عقل بود هم Holbach و Novalis هم Proudhou و هم خیالپردازان جنگ های ناپلئونی و هم مارکس همه سر به سر پیرو مذهب عقل اند. هم تاریخ نویس از دریچه چشم مادی و هم تاریخ نویس از لحاظ ایده آلیسم. چه منظور آن را پیشرفت صنعت یا آزادی یا سعادت اکثریت مردم بدانند یا این که منظور از آن ترقی هنرهای زیبا و شعر و فکر! هیچ تفاوتی نمی کند. همه یک سر مخلوق مذهب عقل هستند و در هر دو حالت غافل و گمراه مانده اند. زیرا که مقدرات تاریخی بسته به مقدمات و شروط دیگری است یعنی معلق بر نیروهای پرزورتر دیگری است.

تاریخ بشر تاریخ جنگ هاست.

چنان که می دانیم از میان مورخین حسابی و واقعی که دارای مقامی بوده اند هیچ یک زبازد مردم نشده اند همچنین از میان سیاستمداران، اول کسی که عارف و عامی یعنی همه او را شناختند «بیسمارک» بود لیکن آن هم وقتی که آن اشتهار دیگر برای او و اقدامات او سودی نداشت.

«رمانتیسم» هم مانند ایده آلیسم و ماتریالیسم نوعی دیگر از بلند پروازی مذهب عقل است. وجود این مذهب نیز نتیجه فقدان حسی بود که می تواند عالم واقع را ادراک کند، و با آن رو به رو شود. این هر سه طریق در مبدأ با هم پیوستگی دارند. در واقع کار بسیار مشکلی است که در

یعنی جهل مرکب پدید آمده است. این نکته را بیش از هر چیز باید در نظر داشت.

چیزی در جهان نیست که ابلهانه تر از هوش بی اساس و عقل بی ریشه و بن شهرنشینان باشد. در تجارتخانه ها و باشگاه های انگلستان این هوش را «حس مشترک» یا «عقل سالم» نامیدند. در سالن های پاریس این عقل بی پایه را esprit خواندند و در حجره های طلاب المانی آن را به «خردپاک» مسمی ساختند.

خوش بینی ظاهری و سطحی متظاهرين به دانایی و عالمان بی عمل و متحجرین نظر تنگ دیگر از امور مسلمة تاریخ ترس و خوف ندارد. و در برابر آن ها سر تعظیم و تسلیم فرو نمی آورد بلکه بر آن ها به دیده پستی و حقارت می نگرد یا این که لاقبل به چنین نگرشی آغاز کرده است. هر یک از این مردم پرمدعا که تصور می کنند بهتر از دیگران می فهمند سعی می کنند این گونه حقایق بدوی و اساس تاریخ و حیات را به وجهی تعبیر کنند و با نظام فکر خود منطبق سازند و آن ها را از لحاظ تعریف و توصیف یعنی از لحاظ کار عقل کامل تر از آن کنند که هست! تا این که آن ها را بسان طاس هرگونه که می خواهند بغلطانند زیرا که دیگر نمی توانند آن ها را حس کنند و دیگر آن حقایق تاریخی و بدوی موی بر بدن آن ها راست نمی کند و قلب آن ها را همچون دل بچه ها به طپش و لرزه نمی آورد بلکه در این رتبه از تطور و ترقی، آن ها را فقط با چشم سر یا دیده عقل آن طور که می گویند، ادراک می کند. زیرا که به آن حقایق باصطلاح علم پیدا کرده اند.

این تعلق خاطر به نظریه ها و فرضیه های مکتسبی، در نتیجه عدم تجربه، یا این که بهتر بگوییم در نتیجه فقدان استعداد تحصیل تجربه مداوم در طرح ریزی های خستگی ناپذیر نظام های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است یا در نتیجه آرزو های بی پایه است یا در نتیجه جنون تشکیلات که بر هیچ گونه عمل قبلی مبتنی نیست و همین جنون تشکیلات علت غایی بی پایه بور و کراسی و اداره بازی و قرطاس بازی هاست که یا عاقبت و نتیجه به بار نمی آورد و بی ثمر از میان می روند یا این که نظام های زنده و قدیم را که مرور قرن ها در تشکیل آن سهیم بوده و از بوته امتحان و تجربه پاک بیرون آمده است خراب و نابود می کنند.

«راسیونالیسم» در واقع چیزی دیگر نیست جز انتقاد انتقاد نیز نقطه مقابل آفرینش است. خدا آفرید و شیطان انتقاد کرد. «راسیونالیسم» از هم می پاشد و به هم

های قدیمی و چپق های برگ تنباکوی خود نیز چنین بودند. حتی Jahn و ورزشکار پرو Arnt شاعر آزادی نیز از این شمار خارج نیستند. شتابین سیاستمدار آلمانی مخالف ناپلئون، در دربار روسیه هم نمی توانست ذوق رمانتیک خود را نسبت به دولت و حکومت آلمان باستانی به حد کافی در لگام نگاه دارد و افسار کند تا این که لاقل از تجارب عملی خود آن گونه استفاده دیپلوماسی که قرین کامیابی باشد ببرد. جای تردید نیست که این «همیشه جوان ها» یک رگ پهلوانی داشتند یعنی شرافتمند بودند، حاضر بودند در هر لحظه تا سر جان فداکاری کنند. لیکن این ها زیاد از حیثیت آلمانی حرف می زدند و بسیار کم از راه آهن و مؤسسات گمرکی. ازین جهت نیز همین ها برای آینده آلمان بزرگ رادع و مانعی عظیم بودند. آیا این آقایان که از آلمان و مزایای روحی آن گفتگو می کردند ابداً اسم فردریک لیست عالم بزرگ اقتصادی معاصر خود را شنیده بودند! که به سال ۱۸۴۶ خودکشی کرد؟ خیر تا آن روز نشنیده بودند! زیرا که هیچ کس پیش بینی های او و نظریات سیاسی او را در باب سازمان اقتصادی ملی آلمان نمی فهمید و کسی هم درین راه با او همدستان نمی شد. لیکن همین آقایان همه نام های قدیمی که ابداً به کار اوضاع واقعی آن زمان نمی خورد و مربوط به تاریخ گذشته بود از قبیل Arminius و Thunsnelde و هزاران نام دیگر را به عنوان معلومات عمومی روز از حفظ داشتند.

امروز هم همان همیشه جوان ها دوباره سر برآورده اند، خام هستند و بی تجربه، آن گونه حضور خاطر و رغبت و شوق را که برای بدست آوردن تجارب لازم است ندارند. لیکن با چنین وضعی با کمال بی قیدی و سهل انگاری در باب سیاست چیزی می نویسند و صحبت می کنند. هرگاه درست دقیق شوید می بینید که فقط زرق و برق لباس های نظامی و پاکون ها و ستاره ها چشم آن ها را خیره می کند و با ایمان تزلزل ناپذیری که به سرحد تعصب می رسد به بعضی نظریات می گریند (مقصود نهضت دست راست آلمان است - مترجم). اگر درست دقت کنید می بینید که یک نوع رمانتیک اجتماعی داریم که اوج آن همان احساسات بازان یعنی کمونیست ها هستند و یک نوع رمانتیک سیاسی داریم که اعداد انتخابات و بررسی مستمر به این اعداد و سخنرانی های عمومی را با اعمال و خدمات بزرگ تاریخی اشتباه می کنند و یک نوع رمانتیک اقتصادی داریم که بدون این که ذره ای از مشکلات واقعی و از وضع اقتصادی روزانه و مشکلات آن مطلع باشند در پی تئوری سازی دماغ های مریض و مغزهای مغشوش در باب پول و پول رایج طلا و کاغذ های بهادار و اسکناس می روند. این ها همه مردمانی هستند که در میان جمعیت و توده مردم خوش هستند زیرا حس مبهمی را که از ضعف خود دارند در میان جمعیت تخدیر و بی هوش می کنند به این ترتیب ضعف خود را با ضعف دیگران ضرب می کنند و نام چنین ضربی را رفع تشخیص و از میان برداشتن اندیوید و آلیسم می گذارند.

روحیات یک نفر شخص رمانتیک سیاسی یا رمانتیک اجتماعی حد فاصلی اندیشید و در میان این دو سر اندیشه و فکر حدفاصلی یافت. در درون هر نظر باز مادی گو این که به سر حد اشتها هم رسیده باشد و در درون هر تئوری ساز مهمی گو این که کوس رسوایی او را از لحاظ مادیت بر سر بازارها زده باشند باز روحی رمانتیک لانه گرفته و خود را از انظار بیرونیان مخفی داشته. پیداست که هر یک از آن ها فکر سطحی و سرد متدیک آن دیگری را به نظر حقارت و پستی می نگرد لیکن هم او خود به اندازه کافی از آن فکر بی پایه برخوردار است و همانگونه اندیشه سرد و سطحی را در دیک دماغ خود می پزد تا این که سرانجام بدون این که خودش درست بداند با همان وسایل و با همان غرور و بلندپروازی عقل کاری را که آن یکی آغاز نموده آن دیگری انجام دهد. رمانتیک به هیچ روی نشان احساسات و غرایز قوی نیست بلکه علامت هوشی است متوسط بلکه ضعیف که خود از خویش نفرت دارد. این ها همه مردمانی هستند که به حال بچگی مانده. این رمانتیک ها مردمانی هستند که زیادتر از حد لازم یا در همه عمر بچه مانده اند بدون این که نیرو یافته باشند که از پیش خود، خود را انتقاد کنند. این ها اشخاصی هستند که درون آن ها گرفته و بسته است. غرایز سرکوفته دارند. به طور مبهم به ضعف خود مشعرنند و اندیشه های ناخوش آن ها را می راند و تحریک می کند تا این که دنیا را تغییر دهند، همان دنیایی که پرمردانه و تن درست و بس معتدل و خونسرد در دیده آن هاست. مرضا می خواهند تندرستان را تغییر دهند. مرض مسری خود را به آن ها انتقال دهند. این تغییر و انتقال را هم با دشنه و طپانچه اجرا نمی کنند چنانکه در بسیاری از سرزمین ها اجرا شد مثلاً در روسیه. بلکه با مباحثی عالی و سخنانی پر زیر و بم با نظریاتی شاعرانه. وای به حال آن ها، هرگاه به حد کافی دارای این هنر نباشند که دست کم خود را گول زنند. و حس نیرو و خود خیالی و حس اقدام را که خود از آن فاقدند به خود تلقین کنند. اما درین مورد همچنین مردم یعنی رومانیتیک ها همچون جنس لطیف ضعیفند هیچ وقت نمی توانند رمانی بزرگ و درامی غم انگیز و مایه دار در کارگاه بی بند و بست اندیشه خود به پا کنند و روی صحنه آورند، فلسفه ای کامل و نظامی جامع و قوی که جای خود دارند. جز تزلزلاتی آکنده به سخافت و بی ریخت و اشعاری ناروان و زورکی و آثار و افکاری نیمه تمام در پس دیوار جمجمه آن ها صورت نمی بندد. آن هم آثار و افکاری که تا به سرحد سخافت از این جهان بیگانه است و با آن دشمن.

لیکن جواتک های ابدی و مردان همیشه جوان آلمان که هیچ وقت به مرحله و قوف نمی رسند. پس از سال های ۱۸۱۵ با ستره

این ها نیز مانند راسیونالیست ها و رمانتیک ها کورکورانه احساسات باز هستند و با لوطی ها و جوجه مشتکی های خیابان حد مشترکی دارند، حتی رساله هایی از قبیل قرارداد اجتماعی و حقوق بشر متعلق به چنین دوره احساسات بازی است Burke انگلیسی چون سیاستمداری حقیقی بود حق داشت که در مقابل این احساسات بازان نصب العین می کرد که آن طرفی ها (یعنی مردمان آن طرف دریای مانس) حقوق خود را نه از لحاظ انسان بلکه از لحاظ حقوق یک نفر انگلیسی تقاضا می کنند (می دانیم که انگلستان اساس انقلاب فرانسه بود و فرانسوی ها در حقیقت آن چه در انگلستان دیده بودند همان را حقوق انسانی می نامیدند. مترجم) شکی نیست که اشاره این سیاستمدار انگلیسی بسیار محسوس و عملی بود و محصول تعقل و موشکافی بسیار یا محصول احساسات بی لگام نبود زیرا که این احساسات بازی بی جا و زیان آور که در جریانات نظری این دو سده نافذ و در مکاتب «لیبرالیسم» و «کمونیسم» و «پاسی فیسیم» و در تمام کتاب ها و سخنرانی ها و انقلابات دیده می شود، همه نتیجه عدم کف نفس و نتیجه عدم تسلط بر هیجانات روحی خویش و نتیجه ضعف نفس فردی و نتیجه عدم انضباط است که جنبه مثبت این ملکات نیز به طور مستقیم و به سهم خود همیشه حاصل رسوم و سنن قدیم و شدت اجرای آن هاست. احساسات بازی امری است «عامیانه» به شرط این که این کلمه را به معنی معمولی حقارت آمیزش بفهمید. احساسات بازی، امور انسانی و جریان تاریخ و مقدرات سیاسی و اقتصادی را از پایین می بیند، با نظر تنگ می بیند، از دریچه زیرزمینی ها می بیند، از پس کوچه های تنگ شهرها می بیند، از قهوه خانه هایی که در آن ها روشفکران و ادبای احساسات باز نشسته اند می بیند، از میان توده می بیند، نه از بالا، نه از دور. احساسات بازی از هر گونه بزرگی و از هر چه گردن فرازد و روا گردد. و از هر کس که قوی تر است و مستعد تر، نفرت دارد. ساختن و ایجاد کردن در نظر این احساسات بازان در حقیقت یعنی خراب کردن و از میان بردن کلیه آثار آفریننده فرهنگ یعنی تخریب دولت یعنی تخریب اجتماع. تا این که این آثار همه چنان حقیر شود و تنزل کند که در خور مردمان کوچک گردد. و به جایی برسد که بالاتر از احساسات ناتوان و فقیر آن ها چون نمی توانند آن حد را ادراک کنند نباشد. آن چه امروز از شفقت و دلسوزی نسبت به توده و خلق و امثال آن مراد می شود همین است. زیرا که در نظر راسیونالیست ها و رمانتیک ها ملت عبارت از آن نیست که هیئتی متناسب و خوش قواره دارد و به وسیله مقدرات در طی ازمینه بسیار طولانی ساخته و پرداخته شده و بر روی هم با نظم و ترتیب معین تاریخی تکوین گردیده بلکه ملت در نظر راسیونالیست عبارت است از قسمتی از توده بدون ترکیب و شکل و بدون سنت مخصوص که هر جزء آن با جزء دیگر تجانس دارد و فرقی در میان هیچ یک از

آن اجزاء نیست و هر کس هم هر کس را بسان خود می پندارد از پرولتاریا گرفته تا برسد به مقام شامخ انسانی! این گونه تسلط و اقتدار عقل و خرد بی مایه و روحیه بی بن و اساس شهری امروز در شرف از میان رفتن است. آخرین نوع ادراک امور این جهان و امور واقعی به وضعی که واقعیت دارند روش ریب و شک و دیرباوری است یعنی روش شک کامل درباره قدر و ارزش تفکر و تعمق نظری است و روش شک درین باب است که آیا تفکر اینقدر توانایی و استعداد دارد که از راه انتقاد و از راه معرف و مفاهیم خالص چیزی را کشف کند و عملاً کاری انجام دهد: بالأخره شک و ریب از راه تجارب تاریخی و تجارب شهودی است و از راه دیده ای است که برای مشاهده امور مسلمه مصون از خطا و انحراف است یعنی از راه آدم شناسی واقعی که به انسان یاد می دهد آدم چگونه بوده و هست نه آن که چگونه باید باشد و از راه فکر تاریخی حقیقی و درست است که در ضمن به شخص یاد می دهد چه قرون و چه اعصاری را شبیه به عصر انتقاد تاریخ یاد داده و دیده است که در آن اعصار همه انتقاد ها بی فایده بوده و گذشته است. آن شک و ریب، آن هم از طرف سیاستمداری که احترام و خضوع در پیشگاه امور مسلمه جهان را که همه از مقوله اسرار درون است و باقی خواهد ماند به ما یاد می دهد. بدین وسیله ما می توانیم امور را فقط همان طور که واقع شده است ثبت کنیم ولی بدین وسیله نمی توانیم آن امور را توجیه و تفسیر کنیم. اموری که واقع می شود فقط از مردمی سر می زند که دارای اصالت قوی هستند یعنی خود از جمله حقایق تاریخی می باشند فقط از آن ها عمل و امور واقعی سر می زند زیرا که این امور نیز فقط به وسیله آدم هایی می تواند ماهرانه اداره شود که دارای جوهرند ولی نه به وسیله آدمک هایی که دارای برنامه ها و نظام های احساساتی اند. این چنین دانایی تند و خشن تاریخی را بدانگونه که در این قرن آغاز شده است طبایع بدلگام و چموش که فاقد کف نفس هستند نمی توانند تحمل کنند. اینگونه مردم و صاحبان چنین طبایع از کسانی که امور مسلمه را ثابت و نمایان می کنند تنفر دارند و ایشان را بدبین می خوانند. بسیار خوب، بگذارید که این طور باشد!!

ولی این گونه بدبینی قوی که کوچک شماری بزرگ مردان عمل از عوارض آن است، این بدبینی شدید که حقارت انسان در نظر بزرگان کشش و کوشش و آدم شناسی از خواص آن است اساساً با بدبینی ناجوانمردان و بی غیرتان که دارای روحی کوچک و خسته اند تفاوت دارد. این ها مردمانی هستند که از زندگی می ترسند و نمی توانند عالم واقع را تحمل کنند. آن زندگی که این گونه مردم در انتظار آن هستند تا از خوشبختی و صلح بی خطر و آرامش ابدی بگذرانند بسیار خسته کننده است و در خور پیرهاست و گذشته از آن امری است محال نه ممکن. هر ایدئولوژی در برابر این امر محقق نقش بر آب، و در برابر واقعیات تاریخی محکوم به بی ثمری است!

نقل از نشریه ضد استعمار، شماره ۲۹

ملت ایران انتقام خون شهدای سوم شهریور ماه و دیگر شهیدان راه شرف و آزادگی را خواهد گرفت.
 «شاد باشید ای شهیدان راه ایران که به قرن ها در دل دشت ها، کوه ها و دریاها میهن به خون خود کفن پوشیده و خفته اید. یاد شما و نام شما افتخار ماست و درس زندگی ما...!»
 «فرازی از هفت پیمان»

و غارت شده ملت سترگ ایران می باشد از آن زمان تا کنون «پان ایرانیست ها» همه ساله خاطره دردناک سوم شهریور ۱۳۲۰، روز «یورش اهریمنان» و روز فداکاری و ایثار تبار ایرانی را برای بزرگداشت از شهیدان راه عظمت و آزادگی ملت بزرگ ایران زنده نگاه می دارند، باشد که ملت ما شاهد جوشش «خون شهدای شوم شهریور که می جوشد» باشند و یاد سوم شهریور ماه هرگز از یادها فراموش نشود و فرزندان برومند ایرانی، خود را برای «انتقام» از دشمنان ملت ایران بسیج نمایند.

سوالی از تاریخ؛

روز شوم سوم شهریور

از: کاوه ایرانی

دو ابر قدرت یعنی انگلیس و روسیه سال ۱۳۲۰ در سحرگاه سوم شهریور بدون اعلام قبلی از زمین، هوا و دریا به میهن مان حمله کردند تا انتقام سپه خیزی (۱) رضا شاه در سوم اسفند ۱۲۹۹ را از پادشاه وقت و از ملت تازه رها شده ایران از یوغ استبداد و استعمار بگیرند.

روز شوم سوم شهریور رضا شاه در سفر اصفهان بودند؛ سرلشگری خائن بنام احمد نخجوان که ریاست ستاد را به عهده داشت دو اعلامیه مشترک ارتش نو پای ایران را صادر کرد.

اعلامیه نخست خبر حمله نیروی متفقین به ایران بود؛ و در اعلامیه دوم ارتش را منحل و از سربازان خواسته شده بود که پادگان ها را تخلیه و به خانه هایشان بروند.

سوالی از تاریخ در همین جا مطرح می شود پس رضا شاه با آن قدرت در آن روز چه می کردند؟

آن روز رضا شاه در مرکز نبودند و نیروهای میهن پرست مشغول دفاع از آب و خاک ایران، حتی با سر نیزه هایشان پس از اتمام مهماتشان بودند.

پادشاه وقت که طبق قانون اساسی آن زمان سمت فرماندهی کل قوا را داشتند با شنیدن این خبر سفر خود به اصفهان را نیمه تمام می گذارند و به تهران مراجعت می نمایند. ولی گویی کار از کار گذشته بود. شاه با اینحال با دیدن سرلشگر خائن احمد نخجوان از خشم چنان با چوب تعلیمی خود که معمولاً همراه داشتند بر سر آن سرلشگر خائن می زند تا در تاریخ ثبت گردد.

۶۵ سال پیش، در سحرگاه شوم سوم شهریور ۱۳۲۰، میهن ما ایرانیان، از شمال و جنوب از شرق و غرب مورد تهاجم و حمله نظامی ناجوانمردانه دشمنان قسم خورده دیرین قرار گرفت و باری دیگر تاریخ ایلغارها و یورش ها بر سرزمین اهورا، ایران، به وسیله «انیران» تجدید گردید - در دمام سبیده فجر که می رفت روشنایی بامدادان بر ظلمت و تاریکی پایانی شب غلبه کند، سپاه دیوان و ددان، به آب ها و ساحل ها، به دشت ها و کوه ها، به شهرها و روستاهای ما تاختن کرد و سرزمین مقدس ما را مورد تجاوز اشغالگرانه قرار داد. بی گمان در این یورش اهریمنانه که به حق از سوی «پان ایرانیسم» «روز یورش اهریمن» نام گذاری شده است، چونان دیگر یورش ها که طی دهه ها و سده های گذشته صورت گرفته، استعمارگران متجاوز خارجی و یغماگران داخلی دست در دست یکدیگر به توطئه پرداختند. از یک سو ناوگان جوان ما را در آب های جنوب و شمال در هم کوبیدند و از سوی دیگر ارتش نوپای ایران را به وسیله عوامل و ابادی داخلی دست بسته تسلیم بیگانگان و اجنبیان کردند. در کشاکش این یورش غیرانسانی و ایلغار خصمانه، فرزندان شجاع و جان بر کف ایران به فرمان خون و شرف و به حکم آیین زندگی و فرهنگ به دفاع از آزادی و آزادگی ایرانیان و سرزمین ایرانیان حماسه ها آفریدند از سویی مدافعان آب ها به فرماندهی یکی از قهرمانان تاریخ قرن ما «دریادار بایندر» تا آخرین نفر شربت شهادت نوشیدند. از سوی دیگر سربازان جان بر کف «هنگ ۱۳ لشکر اهواز» در نخلستان های اطراف شهر سنگر گرفته و علیرغم دستور تسلیم از جانب هیأت حاکمه و برخی از افسران ارشد ترسو و خائن موضع مقاومت را ترک نکردند و یکی پس از دیگری از پای درآمدند - از سویی مدافعان گردنه پاتاق تا آخرین فرد و آخرین فشنگ برابر تانک ها و زره پوش های دشمن به رزم پرداخته سپس با سرنیزه های خود به مهاجمان حمله کردند و تا آخرین نفس از شرافت سربازی و شرف خون ایرانی پاسداری نمودند و از سویی دیگر چند روز بعد «هشتم شهریور ماه» برای پاسداری از آسمان های ایران، دلیرمردی چون «سروان وثیق» از فرودگاه قلعه مرغی تهران قیام کرده در سواحل طالش با چند هواپیمای مهاجم روسی به نزاع پرداخت. همه این مدافعان میهن در آن روزها شهید شدند اما هسته پر قدرت مقاومت جاودانه و مدافعه دلیرانه در برابر بیگانگان و بیگانه پرستان در دل تهران در محله «پل چویی» به وسیله تنی چند از نوباوگان وطن شکل گرفت. «پان ایرانیسم» ظهور و بروز نمود - مکتبی که تمامی میراث های نهضت های ناسیونالیستی ایران را در درازای تاریخ با خود حمل می کند و سببل مقاومت و خواستار همه حقوق تاریخی

ذرات مهربانی جانبخش هستیش
 بر خانه خموش، بر بام کلبه ام
 درها گشوده ام.
 پنجره ها را به سوی باغ
 با اشتیاق تابش آن نور زندگی
 بر تار و پود هستی و عشق باز کرده ام
 رستن دوباره را آغاز کرده ام!
 بنیاد عشق و جوشش فصل بهار را
 همراه با پرستوی جان، ساز کرده ام.
 این خانه، خانه مهر است و اشتیاق
 این خانه، درگه گذر صبح و آفتاب
 این بام، بام بلند ستودنی است.
 این بام آفتاب.
 این خانه ماندنی است؛
 نیرنگ ها، دغدغه ها، خودفریب ها
 جای درنگ نیست، بر بند کوله بار
 ای کولی فتاده همیشه به کوه و دشت
 ای ساحر فریب، ای لولی سیاه!
 بازار هرزه گردیت اینجا تباه شد
 این خانه ماندنی است.
 این خانه مهد حجت و هوشیدر خداست
 این خانه، خانقاه است.
 این سرزمین مهر، این سرزمین مهر.
 این سرزمین، گنجه است و باکو و زرفشان
 تفلیس و ایروان
 شکی و شیروان
 بلخ است و بامیان
 سمرقند و مولیان
 بحرین و پنجوین
 خوارزم و پنج شیر
 خجند است و درگهان
 این خانه کابل است و هرات است و مروز است
 اینجا مدائن است. آن در خونفشان، آن در خونفشان.
 بر دیده من خندی، کاینجا ز چه می گرید
 خندید بر آن دیده، کاینجا نشود گریان
 اینجاست همان درگه، اینجاست همان ایوان.
 اینجاست همان سامان، اینجاست همان ایران.

امروز نسل های ایرانی بیاد می آورند که خیانت آن روز چگونه
 خشم رضا شاه را در پی داشت.
 دیگر کار از کار گذشته بود و کاری نمی شد کرد زیرا دو ابر
 قدرت کشورمان را اشغال کرده بودند و این تسلیم ضربه ای بود که
 نه تنها از رضا شاه بر نمی آمد بلکه کسی را یارای بازگرداندن به
 عقب نیرو های اشغالگر نبود.
 کار بدینجا تمام نمی شود سپس رضا شاه را به قصد بمبئی به جزیره
 موریس تبعید می کنند و شاه بتدریج در آن کشور در حقیقت کشته
 می شود.
 پس از این روز شوم مردم تحقیر شده ایران بار دیگر در اندیشه
 بدست آوردن هویت ملی خود بودند و نهضت های میهن پرستانه
 ای شکل گرفت .
 در این روز شوم یاد کسانی که در راه رهائی میهن جان سپرده اند
 از جمله زنده یاد در یادار بایندور و همچنین سربازان غیور میهن
 که با دست خالی با متجاوزان جنگیدند و به شهادت افتخارآمیز در
 راه میهن رسیدند گرامی میداریم.

(۱) سپه خیزی واژه فارسی سره معادل «قیام ارتش»

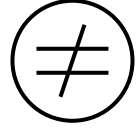
این خانه ماندنی است!

از: احمد نجف ابادی فراهانی (کاروان)

چشم انتظار آن پرستوی زیبا نشسته ام.
 پوینده نگاه را گذراندم به سوی دور...
 تا بلکه از فراز گذرگاهی از افق
 از آن دریچه رنگین کلاه صبح
 بالی گشاید و بنشیندم به بر
 بر بام خانه ام.
 شادان از این خیال
 شادان از این امید
 درهای خانه را همه بگشوده ام، که تا
 پرپر کشان پرستوی صبح بهاریم
 باز آیدم به جان!
 بنشیندم به مهر، بگشایدم کلام
 بر گوید این پیام
 این خانه ماندنی است!
 درهای بسته اش بکشاید سوی مهر
 خورشید در ره است.
 می تابد از فراز بلند تبار عشق

به نام خداوند جان و خرد

پاینده ایران



حزب پان ایرانیست گشایش مجتمع آب سنگین اراک را به ملت ایران شادباش گفته و هر گامی در جهت گسترش فناوری هسته ای را که از حقوق مسلم ملت ایران است تأیید و تحسین می نماید گرچه معتقد است نیرومندی واقعی ملت ایران به دور از استقرار حاکمیت ملی و دموکراسی میسر نمی گردد و افسانه پردازی هایی را که درباره گران بودن و بی حاصلی و غیر مفید بودن انرژی هسته ای بیان می شود خیالپردازانه و منحرف می داند.

حزب پان ایرانیست

پاینده ایران

چهارم شهریور ماه ۱۳۸۵

تسلیت ها و دل آرامی ها:

✽ آزاده ایران پرست سرور منوچهر یزدی عضو محترم شورای عالی رهبری حزب پان ایرانیست

با اندوه بسیار درگذشت بانوی ایران پرست سرور مریم شفایی همسر ارجمند جنابعالی و مادر گرامی سروران: مهران، شهرام و پیمان یزدی را دل آرامی داده و برای آن خاندان ایران پرست و مبارز، بردباری و تندرستی آرزو می کنیم.

✽ درگذشت روانشاد میرمسعود صفری قاضی شایسته دادگستری ارومیه را به دودمان ایران دوست صفری و همه وابستگان آن شادروان به ویژه سرور اسماعیل رحیمی و یکانی های مقیم ارومیه تسلیت می گوئیم.

✽ با اندوه بسیار درگذشت بانو جیران یوسفی عمه گرامی سرور ارجمند اسماعیل رحیمی مسئول پایگاه ارس ارومیه و عضو شورای عالی رهبری حزب پان ایرانیست را به دودمان های ایران پرست رحیمی و یوسفی، بویژه یاردیگام حزب سرور اسماعیل رحیمی دل آرامی داده و برای همگی بردباری و تندرستی آرزو می کنیم.

✽ سرور ارجمند دکتر ابراهیم میرانی عضو شورای عالی رهبری و

مسئول حزب پان ایرانیست در استان خوزستان

با اندوه بسیار درگذشت روانشاد خواهر گرامی آن جناب را به شما و به همه دودمان های وابسته دل آرامی داده و برای جنابعالی و خانواده محترم تندرستی و بردباری آرزو می کنیم.

✽ سرور گرامی و مبارز دیگام و آرمانخواه سرور دکتر حسن کیانزاد

با اندوه بسیار درگذشت شادروان عباس کیانزاد برادر ارجمند جنابعالی را به شما و دودمان های وابسته تسلیت گفته و برای همگی تندرستی و بردباری آرزو می کنیم.